

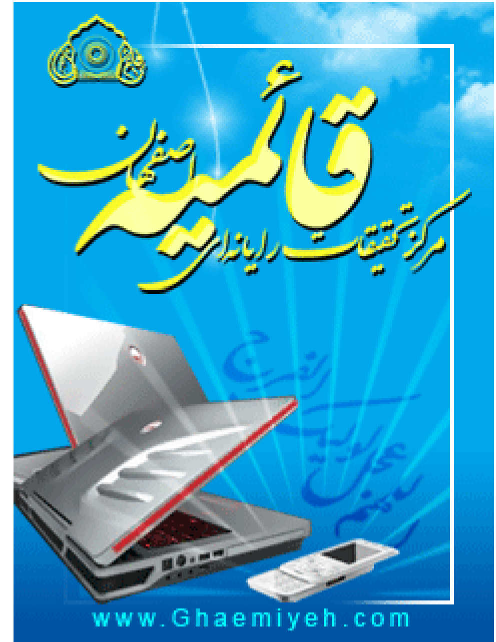
حج

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی


مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان
www.Ghaemiyeh.com

مشخصات کتاب

حج از ديدگاه قرآن و حديث (تفسير موضوعي الميزان)
به اهتمام: سيد مهـدي اميــن
با نظارت: دکتر محمد بيستوني
امين، مهدي، گردآورنده.
حج از ديدگاه قرآن و حديث / به اهتمام مهدي امين ؛ با نظارت محمد بيستوني.
قم: بيان جوان ؛ تهران: موسسه نشر شهر، 1387.
[192]ص. تفسير موضوعي الميزان (تفسير الميزان جوان)؛] ج]. 37.
ISBN 978 - 964 - 5640 - 60 - 4 فهرستنويسيبراساساطلاعات فيپا.
اين کتاب براساس کتاب "الميزان في تفسير القرآن" تأليف محمد حسين طباطبايي است.
کتابنامه به صورت زيرنويس.
تفاسير شيعه -- قرن 14.
حج .
بيستوني، محمد، 1337 - طباطبايي، محمد حسين، 1281 - 1360.
الميزان في تفسير القرآن.
سازمان فرهنگي هنري شهرداري تهران، موسسه نشر شهر.
تفسير موضوعي الميزان؛ [ج].37.
BP179/297 98/الف83ت7 37.ج 1387

فهـرسـت مطـالـب

(190)
فهــرسـت مطـالـب
مــوضـوع صفحـه

(191)
مجموعه تفسير الميزان با حمايت مؤسسه عترت فاطمي چاپ و منتشر شده است كه بدين وسيله از مديران و كاركنان مؤسسه ياد شده تشكر و قدرداني مي‌شود.
مؤسسه قرآني تفسير جوان

تقديم به

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُـولِ اللّـهِ وَ خاتَـمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، اَلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الأئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّـــةِاللّهِ فِيالأَرَضينَ وَ وارِثِ عُلُومِ
الأنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا مُعِزَّ
الأَوْلِياءِوَيامُذِلَالأعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُالْمُتَّصِلُبَيْنَالأرْضِوَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ
(4)

متن تأئيديه حضرت آيةاللّه محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري و رييس شورايعالي مديريت حوزه علميه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

قرآن کريم اين بزرگ‌ترين هديه آسماني و عالي‌ترين چراغ هدايت که خداوند عالم به وسيله آخرين پيامبرش براي بشريت فروفرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگيري و راهنمايي نموده و مي‌نمايد. اين انسان‌ها هستند که به هر مقدار بيشتر با اين نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بيشتر بهره مي‌گيرند. ارتباط انسان‌ها با قرآن کريم با خواندن، انديشيدن، فهميدن، شناختن اهداف آن شکل مي‌گيرد. تلاوت، تفکر، دريافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌هاي آن، سطوح مختلف دارد. کارهايي که براي تسهيل و روان و آسان کردن اين ارتباط انجام مي‌گيرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهاي گوناگوني که دانشمند محترم جناب آقاي دکتر بيستوني براي نسل جوان در جهت اين خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل‌جوان باقرآن انجام‌داده‌اند؛ همگي قابل‌تقدير و تشکر و احترام‌است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصيه مي‌کنم که از اين آثار بهره‌مند شوند.

توفيقات بيش از پيش ايشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري 1/2/1388

(5)

متن تائيديه حضرت آيةاللّه مرتضي مقتدايي

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

توفيق نصيب گرديد از مؤسسه قــرآني تفسير جوان بازديد داشته باشم و مواجه شدم با يك باغستان گسترده پرگل و متنوع كه به‌طور يقين از معجزات قرآن است كه اين ابتكارات و روش‌هاي نو و جالب را به ذهن يك نفر كه بايد مورد عنايت ويژه قرار گرفته باشد القاء نمايد تا بتواند در سطح گسترده كودكان و جوانان و نوجوانان و غيرهم را با قرآن‌مجيد مأنوس به‌طوري‌كه مفاهيم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهي و قرآني نمايد و آن برادر بزرگوار جناب آقاي دكتر محمد بيستوني است كه اين توفيق نصيب ايشان گرديده و ذخيره عظيم و باقيات الصالحات جاري براي آخرت ايشان هست. به اميد اين كه همه اقدامات با خلوص قرين و مورد توجه ويژه حضرت بقيت‌اللّه‌الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضي مقتدايي

به تاريخ يوم شنبه پنجم ماه مبارك رمضان‌المبارك 1427

متن‌تأييديه حضرت آية‌اللّه‌سيدعلي‌اصغردستغيب نماينده محترم‌خبرگان‌رهبري‌دراستان‌فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْيانا لِكُلِّ شَيْءٍ» (89 / نحل)

تفسير الميزان گنجينه گرانبهائي است كه به مقتضاي اين كريمه قرآني حاوي جميع موضوعات و عناوين مطرح در زندگي انسان‌ها مي‌باشد. تنظيم موضوعي اين مجموعه نفيس اولاً موجب آن است كه هركس عنوان و موضوع مدّنظر خويش را به سادگي پيدا كند و ثانيا زمينه مناسبي در راستاي تحقيقات موضوعي براي پژوهشگران و انديشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

اين توفيق نيز در ادامه برنامه‌هاي مؤسسه قرآني تفسير جوان در تنظيم و نشر آثار قرآني مفسّرين بزرگ و نامي در طول تاريخ اسلام، نصيب برادر ارزشمندم جناب آقاي دكتر محمد بيستوني و گروهي از همكاران قرآن‌پژوه ايشان گرديده است. اميدوارم همچنــان از توفيقــات و تأييــدات الهـي برخــوردار باشند.

سيدعلي اصغر دستغيب

28/9/86

(7)

براساس پژوهشي كه در مؤسسه قرآني تفسير جوان انجام شده، از صدر اسلام تاكنون حدود 000/10 نوع تفسير قرآن كريم منتشر گرديده است كه بيش از 90% آنها به دليل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاري كامل آيات و روايات و كلمات عربي، نثر و نگارش تخصصي و پيچيده، قطع بزرگ كتاب و... صرفا براي «متخصصين و علاقمندان حرفه‌اي» كاربرد داشته و افراد عادي جامعه به ويژه «جوانان عزيز» آنچنان كه شـايستـه است نمي‌تـوانند از اين قبيل تفاسير به راحتي استفاده كنند.
مؤسسه قرآني تفسير جوان 15 سال براي ساده‌سازي و ارائه تفسير موضوعي و كاربردي در كنار تفسيرترتيبي تلاش‌هاي گسترده‌اي را آغاز نموده است كه چاپ و انتشار تفسير جوان (خلاصه 30 جلدي تفسير نمونه، قطع جيبي) و تفسير نوجوان (30 جلدي، قطع جيبي كوچك) و بيش از يكصد تفسير موضوعي ديگر نظير باستان‌شناسي قرآن كريم، رنگ‌شناسي، شيطان‌شناسي، هنرهاي دستي، ملكه گمشده و شيطاني همراه، موسيقي،

تفـاسيـر گـرافيكـي و... بخشـي از خـروجـي‌هاي منتشر شده در همين راستا مي‌باشد.
كتابي كه ما و شما اكنون در محـضر نـوراني آن هستيـم حـاصـل تــلاش 30 ســاله «استادارجمند جناب آقاي‌سيدمهدي‌امين» مي‌باشد.ايشان تمامي مجلدات تفسيرالميزان را به دقــت مطــالعه كــرده و پس از فيش برداري، مطالب را «بدون هيچ گونه دخل و تصرف در متن تفسير» در هفتاد عنوان موضوعي تفكيك و براي نخستين بار «مجموعه 70 جلدي تفسير موضوعي الميزان» را تــدويــن نمــوده كــه هـم به صورت تك موضوعي و هم به شكل دوره‌اي براي جـوانـان عزيز قـابــل استفاده كاربردي‌است.
«تفسير الميزان» به گفته شهيد آية اللّه مطهري (ره) «بهترين تفسيري است كه در ميان شيعه و سني از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است».
«الميزان» يكي از بزرگ‌ترين آثار علمي علامه طباطبائي (ره)، و از مهم‌ترين تفاسير جهان اسلام و به حق در نوع خود كم‌نظير و مايه مباهات و افتخار شيعه است. پس از تفسير تبيان شيخ طوسي (م 460 ه) و مجمع‌البيان شيخ طبرسي (م 548 ه) بزرگ‌ترين و جامع‌ترين تفسير شيعي و از نظر قوّت علمي و

مطلوبيت روش تفسيري، بي‌نظير است. ويژگي مهم اين تفسير به‌كارگيري

تفسير قرآن به قرآن و روش عقلــي و استــدلالي اســت. ايــن روش در كــار مفسّــر تنها در كنار هم‌گذاشتن آيات براي درك معناي واژه خلاصه نمي‌شود، بلكه موضوعات مشابه و مشتــرك در ســوره‌هاي مختلف را كنار يكديگر قرار مي‌دهــد، تحليــل و مقايســه مي‌كنــد و بــراي درك پيــام آيه به شيــوه تـدبّـري و اجتهـادي تـوسل مي‌جويد.
يكي از ابعاد چشمگير الميزان، جامعه‌گرايي تفسير است. بي‌گمان اين خصيصه از انديشه و گرايش‌هاي اجتماعي علامه طباطبائي (ره) برخاسته است و لذا به مباحثي چون حكومت، آزادي، عدالت اجتماعي، نظم اجتماعي، مشكلات امّت اسلامي، علل عقب ماندگي مسلمــانــان، حقــوق زن و پــاســخ به شبهــات مــاركسيســم و ده‌ها موضوع روز، روي آورده و بــه طــور عميـق مــورد بحــث و بررسي قرارداده است.
شيوه مرحوم علاّمه به‌اين شرح است كه در آغاز، چندآيه از يك‌سوره را مي‌آورد و آيه، آيه، نكات لُغوي و بياني‌آن‌را شرح مي‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بيان آيات كه شامل مباحث موضوعي است به تشريح آن مي‌پردازد.

ولــي متــأسفــانه قــدر و ارزش اين تفسير در ميان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فــراوانــي كه با دانشجـويان يا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نياز فراوان آنها را به اين تفسير دريــافتــه‌ام و به همين دليل نسبت به همكاري با جنــاب آقــاي سيدمهدي اميــن اقــدام نمــــوده‌ام.
اميــدوارم ايـــن قبيــل تــلاش‌هــاي قــرآنــي مــا و شمــا بــراي روزي ذخيــره شــود كــه بــه جــز اعمــال و نيــات خـالصـانه، هيـچ چيـز ديگـري كـارسـاز نخواهد بود.

دكتر محمد بيستوني

رئيس مؤسسه قرآني تفسير جوان

تهران ـ تابستان 1388

اِنَّـــهُ لَقُـــــرْآنٌ كَـــريـــمٌ
فـــي كِتـــابٍ مَكْنُـــــونٍ
لا يَمَسُّـــهُ اِلاَّ الْمُطَهَّـــروُنَ
اين قـرآنـي اســت كــريــم
در كتـــــابـــي مكنـــــون
كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد!
(77 ـ 79/ واقعه)

اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يافرهنگ معارف قرآن است كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندي شده است.

در تقسيم‌بندي به عمل آمده از موضوعات قرآن كريم قريب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر يك از اين موضوعات اصلي، عنوان مستقلي براي تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعي تقسيم گرديد. هر

فصل نيز به سرفصل‌هايي تقسيم شد. در اين سرفصل‌ها آيات و مفاهيم قرآني از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقي، طبقه‌بندي و درج گرديد، به طوري كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‌انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد. در پايان كار، مجموع اين معارف به قريب 5 هزار عنوان يا سرفصل بالغ گرديد.

از لحــاظ زمــاني: كار انتخاب مطالب و فيش‌برداري و تلخيص و نگارش، از اواخــر ســال 1357 شــروع و حــدود 30 ســال دوام داشتــه، و با توفيق الهي در ليالي مبــاركه قدر سال 1385پايان پذيرفتــه و آمــاده چــاپ و نشــر گـرديـده است.

هــدف از تهيه اين مجموعــه و نوع طبقه‌بندي مطالب در آن، تسهيل مراجعه به شرح و تفسير آيات و معارف قرآن شريف، از جانب علاقمندان علوم قرآني، مخصوصا محققين جوان است كه بتوانند اطلاعات خود را از طريق بيان مفسري بزرگ چون علامه فقيد آية اللّه طباطبايي دريافت كنند، و براي هر سؤال پاسخي مشخص و روشــن داشتـــه باشنــد.

سال‌هاي طولاني، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهيم قرآن شريف مي‌آموختيم اما وقتي در مقابل يك سؤال درباره معارف و شرايع دين‌مان

قرار مي‌گرفتيم، يك جواب مدون و مشخص نداشتيم بلكه به اندازه مطالب متعدد و متنوعي كه شنيده بوديم بايد جواب مي‌داديم. زماني كه تفسير الميزان علامه طباطبايي، قدس‌اللّه سرّه الشريف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ايراني قرار گرفت، اين مشكل حل شد و جوابي را كه لازم بود مي‌توانستيم از متن خود قرآن، با تفسير روشن و قابل اعتمادِ فردي كه به اسرار مكنون دست يافته بود، بدهيم. اما آنچه مشكل مي‌نمود گشتن و پيدا كردن آن جواب از لابلاي چهل (يا بيست) جلد ترجمه فارسي اين تفسير گرانمايه بود. لذا اين ضرورت احساس شد كه مطالب به صورت موضوعي طبقه‌بندي و خلاصه شود و در قالب يك دائرةالمعـارف در دستـرس همه دين‌دوستان قرارگيرد. اين همان انگيزه‌اي بـود كـه مـوجب تهيه اين مجلـدات گـرديد.

بديهي است اين مجلدات شامل تمامي جزئيات سوره‌ها و آيات الهي قرآن نمي‌شود، بلكه سعي شده مطالبي انتخاب شود كه در تفسير آيات و مفاهيم قرآني، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهيم مطلب پرداخته است.

اصـول ايـن مطـالـب با تـوضيـح و تفصيـل در «تفسير الميزان» موجود است كـه خـواننـده مي‌تواند براي پي‌گيري آن‌ها به خود الميزان مراجعه نمايد. براي اين منظور مستند هـر مطلـب با ذكـر شمـاره مجلـد و شماره صفحه مربوطه و آيه مـورد استناد در هر مطلب قيد گرديده است.

ذكراين‌نكته لازم‌است كه چون‌ترجمه‌تفسيرالميزان به‌صورت دومجموعه 20 جلدي و 40جلدي منتشرشده بهتراست درصورت نيازبه‌مراجعه به‌ترجمه الميزان، بر اساس ترتيب عددي آيات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف‌نظراز تعداد مجلدات برويد.

و مقدر بود كه كار نشر چنين مجموعه آسماني در مؤسسه‌اي انجام گيرد كه با هـدف نشـر معـارف قـرآن شـريـف، به صورت تفسير، مختص نسل جوان، تأسيس شده باشد، و استاد مسلّم، جنـاب آقـاي دكتـر محمـد بيستوني، اصلاح و تنقيـح و نظـارت همـه‌جـانبـه بر اين مجمـوعه قـرآني شريف را به عهـده گيـرد.

مؤسسه قرآني تفسير جوان با ابتكار و سليقه نوين، و به منظور تسهيل در رساندن

پيام آسماني قرآن مجيد به نسل جوان، مطالب قرآني را به صورت كتاب‌هايي در قطع جيبـي منتشـر مي‌كنـد. ايـن ابتكـار در نشـر هميـن مجلـدات نيـز به كار رفته، تـا مطـالعـه آن در هـر شـرايـط زمـانـي

و مكــاني، براي جــوانان مشتاق فرهنگ الهي قرآن شريف، ساده و آسان گردد...
و ما همه بندگاني هستيم هر يك حامل وظيفه تعيين شده از جانب دوست، و آنچه انجــام شــده و مي‌شـود، همه از جانب اوست !
و صلوات خدا بر محمّد مصطفي صلي‌الله‌عليه‌وآله و خاندان جليلش باد كه نخستين حاملان اين وظيفه الهي بودند، و بر علامه فقيد آيةاللّه طباطبايي و اجداد او، و بر همه وظيفه‌داران اين مجموعه شريف و آباء و اجدادشان باد، كه مسلمان شايسته‌اي بودند و ما را نيز در مسيــر شنــاخت اسـلام واقعي پرورش دادنـد!
ليله قدر سال 1385
سيد مهدي حبيبي امين
(16) حج

فصل اول:خانه خدا و آیات واضح در آن

فرمان حج

«وَلِلّهِ عَلَي النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَيْهِ سَبيلاً،»
«و بر هر كس كه مستطيع باشد، زيارت آن خانه واجب است!» (97 / آل عمران)

اين آيه متضمن تشريع حج در قرآن است، البته نه تشريع ابتدائي و بي‌سابقه، بلكه تشريع‌امضائي نسبت‌به تشريع قبلي ابراهيم عليه‌السلام ، چون اين مراسم در زمان ابراهيم عليه‌السلام
(17)
تشريـع شد و آيــه: «وَ اَذِّنْ فِي‌النّاسِ بِالْحَجِّ،» (27 / حج) از آن تشريع خبر مي‌دهد.(1)

«اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةَ مُبارَكا وَ هُدًي لِلْعالَمينَ فيهِ اياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ اِبْرهيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ امِنا،» «وَلِلّهِ عَلَي النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَيْهِ سَبيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ
1- الـميـــزان ج: 36، ص: 541.
(18) حج
عَـنِ الْـعالَـمينَ!»
«اولين خانه عبادتي كه براي مردم بنا نهاده شد، آن خانه‌اي است كه در مكه واقع است، خانه‌اي پر بركت كه مايه هدايت همه عالميان است، در آن خانه آياتي روشن و مقام ابراهيم هست و هر كس داخل آن شود، ايمن است،»
«و بر هر كس كه مستطيع باشد زيارت آن خانه واجب است و هر كس به اين حكـم خـدا كفر بورزد، خدا از همه عالم بي‌نياز است.» (96 و 97 / آل عمران)
«اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةَ...،» كعبه قبل از ساير معابد براي عبادت ساخته شده چون اين خانه را ابراهيم ساخت و بيت‌المقدس را سليمان بنا نهاد كه قرنها بعد از ابراهيم بوده است.
كلمــه بيت معنــايش معــروف است و مــراد از وضــع بيــت بــراي مــردم، ساختن و معيــن كــردن آن بــراي عبــادت مــردم است، براي ايــن‌كه مردم آن را وسيله‌اي قرار دهند براي پرستش خداي سبحان و از دور و نزديك به هميــن منظــور به طرف آن روانـه شـوند و يا به طرف آن عبادت كنند و آثاري ديگر بر آن متــرتــب ســازند.
همه اينها از تعبير به بكه (كه به معناي محل ازدحام است،) استفاده مي‌شود و مي‌فهماند كه مردم براي طواف و نماز و ساير عبادات و مناسك، پيرامون اين خانه ازدحام مي‌كنند. و اما اينكه اين اولين خانه‌اي باشد كه بر روي زمين براي انتفاع
اولين خانه براي عبادت خدا (19)
مردم ساخته شده باشد لفظ آيه بر آن دلالت ندارد و نمي‌رساند كه قبل از مكه، هيچ خـانــه‌اي ســـاختـــه نشـــــده بـــود.
مراد از كلمه بكه زمين مكه است و اگر آن را بكه خوانده، براي اين است كه مردم در ايــن ســرزميــن ازدحــام مي‌كننـد و چـه بسـا گفتـه باشند كه بكه همان مكه است.(1)

كلمه مبارك از بركت است و بركت به معناي خير بسيار و مبارك به معناي محلي است كه خير كثير بدانجا افاضه مي‌شود.
اين كلمه هر چند در بركات دنيوي و اخروي هر دو استعمال مي‌شود، الا اينكه از ظاهر مقابل قرار گرفتنش با جمله هدي للعالمين بر مي‌آيد كه: مراد از آن افاضه بركات دنيوي است، كه عمده آن وفور ارزاق و بسيار شدن انگيزه‌ها براي عمران و آباد كردن آن، با حضور و تجمع در آن براي زيارت و عبادت و نيز انگيزه‌ها براي احترام آن است.
1- الـميـــزان ج: 3، ص: 542.
(20) حج
اين بود معناي مبارك بودن بيت و اما هدايت بودنش به اين است كه خداي‌تعالي با تأسيس آن و تشريع عباداتي در آن، سعادت آخرتي مردم را به ايشان نشان دهد و علاوه بر آن ايشـان را به كرامت و قرب خدا برساند.
و بيت‌الحرام از روزي كه به دست ابراهيم ساخته شد، اين خاصيت هدايت را داشت و همواره مقصد قاصدان و معبد عابدان بوده است.(1)
1- الميزان ج: 3، ص: 543.

سابقه تشـریع حـج در زمان ابـراهیم علیه‌السلام

قرآن كريم دلالت مي‌كند بر اينكه حج و مراسمش براي اولين بار در زمان ابراهيم عليه‌السلام و بعد از فراغتش از بناي آن تشريع شد و خداي‌تعالي در اين باره فرمود: «عَهِدْنا اِلي اِبْراهيمَ وَ اِسْماعيلَ اَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطّائِفينَ وَ الْعاكِفينَ وَ الرُّكَّعِ الـسُّجُودِ!» (125 / بقره)
و نيز در خطاب به ابـراهيم مي‌فرمايد:
«وَ اَذِّنْ فِي النّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلي كُلِّ ضامِرٍ يَأْتينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ!» (27 / حج)
و اين آيه به طوري كه ملاحظه مي‌كنيد دلالت دارد بر اينكه اين اعلام و دعوت با
(22) حج
اجابت عموم مردم، چه نزديكان و چه مردم دور از عشاير و قبايل روبرو خواهد شد.(1)
سابقه حـج در زمان موسي عليه‌السلام
و نيز قرآن دلالت مي‌كند بر اينكه اين شعار الهي تا زمان شعيب، بر استقرار و معـروفيتـش در بين مردم باقي بوده است.
براي اينكه در گفت و گوئي كه از موسي و شعيب حكايت مي‌كند، از قول شعيب مي‌فرمايد: «اِنّي اُريدُ اَنْ اُنْكِحَكَ اِحْدَي ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلي اَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ
1و2- الـميـــــزان ج: 3، ص: 543.
سابقه حج در زمان موسي عليه‌السلام (23)
فَاِنْ اَتْمَمْتَ عَشْرا فَمِنْ عِنْدِكَ،» (27 / قصص) كه منظورش از حج يك سال است، و اين نيست مگر به خاطر اينكه در آن تاريخ سالها به وسيله حج شمرده مي‌شده و با تكــــرر حــج، مكــرر مي‌شــده اســت.(2)

ایام جاهلیت و ادامه مراسم حج

و همچنین در دعوت ابراهیم، ادله زیادي به چشم مي‌خورد که دلالت مي‌کند بر اینکه خانه کعبه همواره معمور به عبادت و آیتي در هدایت بوده است.

در جاهلیت عرب هم کعبه مورد احترام و تعظیم بوده و به عنوان اینکه حج جزء شرع ابراهیم است، به زیارت حج مي‌آمدند و تاریخ گویاي این است که این معنا اختصاص به عرب جاهلیت نداشته بلکه سایر مردم نیز کعبه را محترم مي‌دانستند و این خود في‌نفسه هدایتي است براي اینکه باعث توجه مردم به خدا و ذکر اوست.(1)

1- الـمیـــــــزان ج: 3، ص: 544.

و اما بعد از ظهور اسلام كه امر واضح‌تر است، چون نام كعبه از آن روز همه مشارق و مغارب جهان را پر كرد و كعبه يا با خودش و از نزديك و يا با ذكر خيرش از دور خود را بر فهم و قلب مردم عرضه نمود و مردم را در عبادات مسلمين و اطاعاتشان و قيام و قعودشان و حتي هنگام خوابيدنشان و سر بريدن حيواناتشان و ساير شـؤونشان متوجه خود ساخت.

پس كعبه به تمامي مراتب هدايت از خطور ذهني گرفته تا انقطاع تام از دنيا و اتصال كامل به عالم معنا و به تمام معنا هدايت است و حق است اگر بگوئيم كه مس نمي‌كنند آن را مگر بندگان مخلص خداوند!

علاوه بر اين، كعبه عالم اسلام را به سعادت دنيائيشان نيز هدايت مي‌كند و اين سعادت عبارت است از وحدت كلمه و ائتلاف امت و شهادت منافع خود و عالم غير اسلام را هم هدايت مي‌كند به اينكه از خواب غفلت بيدار شوند و به ثمرات اين وحدت توجه كنند و ببينند كه چگونه اسلام قواي مختلفه و سليقه‌هاي متشتت و نژادهاي گـوناگـون را با هم متفق و برادر كرده است.

از اينجا دو نكته روشن مي‌شود:

اول اينكه كعبه هدايت به سوي سعادت دنيا و آخرت هر دو است. همچنانكه به جميع مـراتب هـدايت است. در حـقيقت هـدايت مـطلقه است.

دوم اينكه: نه تنها براي جماعتي خاص، بلكه براي همه عالم هدايت است، مثلاً: آل ابـراهيم و يا عـرب و يا مسلمين، بـراي اينكه هـدايت كعبه دامنه‌اش وسيع است.(1)

1- الـميـــــــــــزان ج: 3، ص: 544.

«فيهِ اياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ اِبْرهيمَ،» كلمه آيات هر چند به صفت بينات متصف شده و اين اتصاف تخصصي در موصوف آيات را مي‌رساند، الا اينكه اين مقدار تخصص و تعين ابهام آن را برطرف نمي‌سازد و چون مقام، مقام بيان مزاياي بيت است و مي‌خواهد مفــاخــري را از بيت بشمارد كه به خاطر آن شرافت بيشتري از ساير بناها دارد، مناسب آن است كه بياني بيــاورد كه هيچ ابهــامي باقي نگــذارد و اوصافي را بشمارد كه غبــار و ابهــام و اجمــال در آن نباشد و همين خود يك شــاهد است بر اينكه جمــلات بعــدي يعني جملــه: «وَ مَـنْ دَخَـلَـهُ كـانَ امِـنـا،» و جمله «وَلِـلّـهِ عَـلَـي الـنّـاسِ ...،» و ساير جملات تا آخر آيه، همه بيان است براي جمله آيات بينات. پس آيات عبارت است از اينكه:

اولاً: مـقام ابـراهيم است،

ثـانـيـا: و هـركـس داخـل آن شـود، امـنــيـت دارد،

ثالثا: و حج و زيارتش بر مردم مستطيع واجب است.

اين سه جمله هر يك به غرضي خاص آورده شده: يكي اخبار از اين است كه مقام ابراهيم در اين مكان است. يكي ديگر، انشاء حكم وجوب حج است، چيزي كه هست از آن جا كه هر سه بيانگر آيات نيز هست، فائده بيان را دربردارد، نه اينكه از نظر ادبـي عـطف بيان باشند.(1)

1- الـمـيـــزان ج: 3، ص: 545.

مقام ابراهيم سنگي است كه جاي پاي ابراهيم عليه‌السلام در آن نقش بسته است. اخبار بسيار زيادي در دست است كه دلالت دارد بر اينكه سنگ اصلي كه ابراهيم بر روي آن مي‌ايستاده تا ديوار كعبه را بالا ببرد در زير زمين، در همين مكاني كه فعلاً مقامش مي‌نامند دفن شده و مقام ابراهيم كنار مطاف، روبروي ضلع ملتزم قرار دارد و ابو طالب عموي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در قصيده لاميه خود از اين معنا خبر داده و مي‌گويد:
«وَ مَوْطِيءُ اِبْراهيمَ فِي الصَّخْرِ رَطْبَةً،
عَـلي قَـدَمَـيْـهِ حافِـيـا غـَيْـرَ نـاعِـلٍ.»
و چه بسا از جمله مقام ابراهيم فهميده شود كه يا خود خانه مقام ابراهيم است و يا اينكه در اين خانه جاي معيني بوده كه ابراهيم در آن مكان مخصوص، به عـبادت خـداي سبحان مـي‌ايستاده است.

و جاي هيچ شكي نيست كه هر يك از اين امور آيت روشني است كه با وقوع خود بر خداي‌تعالي دلالت مي‌كند و مقام خداي تعالي را بياد مي‌آورد، چون معناي كلمه آيت چيزي جز علامت و راهنما به چيز ديگر، نيست. حال به هر نحو كه دلالت بكند، چه به وجود خودش و چه به آثارش، كدام علامتي بهتر و روشن‌تر از مقام ابراهيم است كه اهل دنيا را به سوي خدا جلب نموده و به عظمت مقام او راهنمائي كند؟ و كـدام بنـائي چـون كعبـه كـه واردين خـود را در دامن امن و امان خود مي‌پـذيـرد، آيـت و علامت او است؟
و چه مناسك و مراسم و عبادتي كه ميليونها نفر را در يك جا جمع نموده و همه ساله صحنه بندگي انسانها را به نمايش مي‌گذارد و با گذشت زمان كهنه نمي‌شود، بهتر از اين مناسك علامت و آيت او است؟
شايد بعضي خيال كنند كه آيت و علامت خدا بايد چيزي خارق‌العاده و بر هم زننده

سنت طبيعت باشد و اين صحيح نيست، چون نه لفظ آيه و مفهومش، آيت را منحصر در معجزه كرده و نه قرآن كريم اين كلمه را منحصرا در معجزه استعمال نموده، معجزه خارق‌العاده يكي از مصاديق آيت است، نه معناي آيت، به شهادت اينكه در آيه «مـا نَـنْـسَـخْ مِـنْ ايَـةٍ اَوْ نُـنْـسِـهـا ...،» (106 / بقره) آيت را در معناي وسيعي استعمال كرده كه حتي بطور قطع احكام منسوخه در شريعت‌هاي سابق را نيز شامل مي‌شود.(1)

حق مطلب اين است كه جمله: «وَ مَـنْ دَخَـلَـهُ كـانَ اٰمِـنـا،» در اين زمينه است كه حكمي تشريعي را بيان كند، نه يك خاصيت تكويني را، چيزي كه هست اينكه از اين جمله مي‌توان استفاده كرد كه قبل از اسلام هم حكم امنيت اين خانه تشريع شده بود.

1- الميزان ج: 3، ص: 546.

همچنان كه چه بسا اين معنا از دعاي ابراهيم عليه‌السلام كه در دو سوره ابراهيم و بقره نقل شده، استفاده بشود، مؤيد اين استفاده اين است كه، قبل از بعثت هم عرب جاهليت‌اين حق را براي‌بيت محفوظ داشتند، معلوم‌مي‌شود اين‌رسم به‌زمان‌ابراهيم عليه‌السلام متصل مي‌شده و از جعليات خود عرب جاهليت نبوده است.

و اما اينكه شايد بعضي احتمال دهند كه مراد از آيه مورد بحث اين باشد كه به عنوان خبر غيبي بفرمايد: فتنه‌ها و حوادث هولناك و سالب امنيت در اين خانه رخ نمي‌دهد و در جاي دنيا هر حادثه‌اي پيش آيد، دامنه‌اش بدانجا كشيده نمي‌شود جوابگويش جنگها و كشتارها و ناامني‌هايي است كه در طول تاريخ، در اين مكان مقدس پيش آمده، مخصوصا حوادثي كه قبل از نزول اين آيه در آنجا رخ داده است. و آيه شريفه: «اَوَ لَمْ يَرَوْا اَنّا جَعَلْنا حَرَما اٰمِنا وَ يُتَخَطَّفُ النّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ،» (67 / عنكبوت) بيش از اين دلالت ندارد كه امنيت در اين مكان استقرار و استمرار مي‌يابد، از اين جهت

كه مردم اين مكان را مقدس و واجب الاحترام مي‌دانند، چون وجوب تعظيم آن در شريعت ابراهيم ثابت شده، شريعت ابراهيم هم در آخر به تشريع خدا منتهي مي‌شود نـه بــه تكـــويــن او.

و همچنين است حال آيه‌اي كه دعاي ابراهيم را حكايت نموده و مي‌فرمايد: «رَبِّ اجْـعَـلْ هـذَا الْـبَلَـدَ اٰمِـنا،» (35 / ابراهيم) و يا مي‌فرمايد: «رَبِّ اجْـعَلْ هـذَا بَلَدًا اٰمِـنا،» (126 / بقره) كه از خداي‌تعالي درخواست مي‌كند، مكه را بلد امن كند و خداي‌تعالي به زبان تشريع دعايش را مستجاب مي‌كند و همواره دلهاي بشر را به قبول اين امنيت ســـوق مي‌دهـــد.(1)

1- الميزان ج: 3، ص: 549.

«وَلِلّهِ عَلَي النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ اِلَيْهِ سَبيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَـاِنَّ الـلّهَ غَـنِيٌّ عَنِ الْعالَمينَ!»
«و بر هركس كه مستطيع باشد زيارت آن خانه واجب است و هركس به اين حكم خـدا كـفر بــورزد، خــدا از همــه عــالم بــي‌نيــاز اســت.» (97 / عنكبـوت)
حــج در اصــل بــه معنــاي قصــد بــوده است و سپــس در قصــد زيــارت بيت اختصــاص يــافتــه، به طــريـق مخصــوصي كه شــرع آن را بيــان كــرده اســت.
اين آيه، متضمن تشريع حج است، البته نه تشريع ابتدائي و بي‌سابقه، بلكه به طوري كه قبلاً گفتيم، تشريع امضائي نسبت به تشريع قبلي ابراهيم عليه‌السلام ، چون قبلاً هم گفتيم كه اين مراسم در زمان ابراهيم عليه‌السلام تشريع شد و آيه: «وَ اَذِّنْ فِي‌النّاسِ بِالْحَجِّ ...،» (27 / حـج) از آن تـشريع خـبر مي‌داد و از اينجا روشن مي‌شود كه آيه: «وَلِلّهِ عَلَي
(34) حج
النّاسِ ...،» هماهنگ آيه زير است كه از تشريع قبلي خبر مي‌دهد: «وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ امِنا،» هرچند كه ممكن است انشائي به نحو امضا باشد و ليكن ظاهرتر از سياق همين است كه خبر داه باشد. «وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمينَ،» كلمه كفر در اينجا به معناي كفر در اصول دين نيست، بلكه منظور كفر به فروع است نظير كفر به نماز و زكات، يعني ترك آن دو - پس مراد از كفر همان ترك است و كلام از قبيل به كار بردن مسبب و يا اثر در جاي سبب و يا منشا اثر است، همچنانكه جمله: «فَاِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ،» از قبيل به كار بردن علت در جاي معلول است و تقدير كلام اين است: هر كس حج را ترك كند، ضرري به خدا نمي‌رساند چون خدا غني از همه عالميان است.(1)
1- الميزان ج: 3، ص: 550.
واجب بودن حج براي دارندگان استطاعت (35)
(36)

فصل دوم :تشريع مناسك حج

احكام حج در سوره حج

آيات 25 تا 37 سوره حج اشاره دارد به تشريع حج خانه خدا براي اولين بار در عهدابراهيم عليه‌السلام و مأموريت او به اينكه حج را در ميان مردم اعلام بدارد. در اين سوره خداي‌تعالي پاره‌اي از احكام حج را نيز بيان مي‌كند:

مناسك حج عبارت است از:

احـرام، طـواف، نمـاز، قـرباني، اخـلاص و اجتناب از شرك.

(37)

«اِنَّ الَّذينَ كَفَروُا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذي جَعَلْناهُ لِـلنّاسِ سَواءً نِ الْـعاكِفُ فيهِ وَالْبادِ وَ مَنْ يُرِدْ فيهِ بِاِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ اَليم،»
«كساني كه كفر ورزيدند و از راه خدا و مسجدالحرام كه ما آن را براي همه مردم معبد قرار داديم و مقيم و مسافر در آن يكسان است باز مي‌دارند بدانند كه ما به هركس از ايشــان كه بخواهد در آنجا تجاوزي و ستم بكند عذابي دردناك خــواهيــم داد.» (25 / حـــج)
مقصود از سبيل اللّه همان اسلام است. بادي كسي است كه مقيم مكه نباشد، بلكه از خارج وارد مكه شود. و مراد از جمله «اَلَّذينَ كَفَروُا،» مشركين مكه است كه به نبوت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله كفر ورزيدند و در اول بعثت، يعني قبل از هجرت، مانع از گرويدن مردم

به اسلام مي‌شدند و نيز مؤمنين را از داخل شدن به مسجدالحرام، براي طواف كعبه و نماز خواندن در آن و ساير عبادات باز مي‌داشتند. مراد از جلوگيري مؤمنين از اداي عبادات، مناسك در كعبه است و لازمه اين جلوگيري اين بوده كه نگذارند كسي هم از خارج وارد مكه شود.
منظور از جمله «اَلَّـذي جَـعَلْـناهُ لِـلنّاسِ،» - كه وصف مسجدالحرام است - اين است كه آن را محل عبادت مردم قرار داديم، نه اينكه ملك آن را به مردم واگذار نموديم. پس به حكم اين آيه، مردم مالك اين معنا هستند كه در مسجدالحرام عبادت كنند، و كسي نتواند از ايشان جلوگيري كند. و اگر اينطور تعبير فرموده براي اين است كه بفهماند عبادت مردم در مسجدالحرام حق ايشان است و جلوگيري ايشان، تعدي در حق و الحاد به ظلم است. همچنانكه اضافه سبيل به كلمه اللّه براي افاده اين معنا است كه جلوگيري مردم از عبادت در مسجد تعدي به حق خدا است.

مؤيد اين معنا اين است كه بعد از جمله مورد بحث فرموده: «سَواءً نِ الْعاكِفُ فيهِ وَالْبادِ،» يعني اهل آن و خارجي‌هايي كه داخل آن مي‌شوند، در اينكه حق دارند در آن مسجد عبادت كنند برابرند. و مراد از اقامت در آن و در خارج آن، يا اقامت در مكه و در خارج مكه به طور مجاز عقلي است و يا از اين باب است كه ملازم بودن مسجد بـراي عبـادت آن است كـه از خارج وارد آن شوند.
«وَ مَـنْ يُـرِدْ فـيهِ بِاِلْحادٍ بِـظُلْمٍ نُـذِقْهُ مِـنْ عَـذابٍ اَليم،» اين جمله كيفر كسي را كه مردم را در اين حق ظلم مي‌كند بيان مي‌فرمايد و لازمه آن

تحریم این عمل، یعني بازداري مردم از دخول مسجد بـراي عبادت است.
(1)

1- المیزان ج: 14، ص: 517.

(40) حج

«وَ اِذْ بَوَّأْنا لِإبْراهيمَ مَكانَ الْبَيْتِ اَنْ لا تُشْرِكْ بي شَيْئا وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطّـائِفيــنَ وَ الْقـائِميـنَ وَ الرُّكَّـعِ السُّجُودِ،»
«وَ اَذِّنْ فِي‌النّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَعَلي كُلِّ ضامِرٍ يَأْتينَ مِنْ‌كُلِّ فَـجٍّ عَـميـقٍ،»
«لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْـمَ اللّهِ في اَيّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلي ما رَزَقَـهُـمْ مِـنْ بَـهـيـمَةِ الاَنْـعامِ فَـكُلُوا مِـنْهـا وَ اَطْـعِمُوا الْـبائِـسَ الْـفَقـيرَ،» «ثُــمَّ لْـيَقْضـُوا تَـفَثَهُــمْ وَلْـيُوفُوا نُـذوُرَهُمْ وَ لْـيَطَّوَّفُوا بِـالْبَيْتِ الْـعَتيقِ،»
«و چون ابراهيم را آن روز كه اين خانه نبود در جاي اين خانه جا داديم (و مقرر داشتيم) چيزي را با من شريك نپندارد و خانه‌ام را براي طواف‌كنندگان و مـقـيـمـان و سـجـده‌گـزاران پـاكـيـزه دارد ،»
«و به او گفتيم مردم را نداي حج ده تا پياده سوي تو آيند و سوار بر مركب‌هاي لاغر شده از دوري راه از دره‌هاي عميق بيايند،»
مناسكي كه به ابراهيم عليه‌السلام وحي شد و يادگار ماند! (41)
«تا شاهد منافع خويشتن باشند و نام خدا را در ايامي معين ياد كنند كه ما شما را از حيوانات روزي داديم، از آن بخوريد و به درمانده فقير نيز بخورانيد،» «آنگاه كثافاتي كه در حال احرام بر ايشان است بسترند و به نذرهايشان وفـــا كـنـنــد و بـر ايـن خــانـه كـهن طــواف كـنـنــد!» (26 تــا 29 / حــج)
در اين جمله داستان معبد شدن كعبه براي مردم را بيان مي‌كند، تا همه بهتر بفهمند، كه چطور جلوگيري مردم از عبادت در آن الحاد به ظلم است.
و اينكه خداي‌تعالي مكان بيت را براي ابراهيم عليه‌السلام تَبْوِئَة قرار داد معنايش اين است كه آن را مرجع براي عبادت قرار داد، تا عبادت‌كنندگان آنجا را خانه عبادت خود قرار دهند. و اين كه خانه را هم به خود نسبت داد و فرمود: «وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ - پاك كن خانه‌ام را،» اشاره به همين قرارداد دارد. و بدون ترديد اين قرارداد عبارت بوده از وحي به ابـراهيم كه تـو اين مـكان را مـكان و مرجع براي عبادتم بكن!
(42) حج
پس معناي «بَـوَّأْنـا لِإبْراهـيـمَ مَكانَ الْبَيْتِ،» اين است كه: ما وحي كرديم به ابراهيم كه براي عبادتم قصد اين مكان كن و به عبارتي ديگر مرا در اين مكان عبادت كن. مقصود از جمله «اَنْ لا تُشْرِكْ بي شَيْئا،» البته در خصوص اين سياق، نهي از شرك به طور مطلق نيست، هرچند شرك به طور مطلق مورد نهي است، ولي مقصود نهي از خصوص شرك در عبادت است، چون كسي كه به زيارت كعبه مي‌رود مقصودش عبادت است. و به عبارتي

روشن‌تر: نهي از شرك در اعمال حج، از قبيل تلبيه براي بـــت‌هـــا اهـــــلال بــــــراي آنهــا و امثـــال آن اســت.
و همچنين معني جمله «وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ ...،» اين است كه وحي كرديم كه خانه مرا براي طواف‌كنندگان و نمازگزاران و راكعان و ساجدان تطهير كن.
و تطهير هر چيز به معناي اين است كه آن را آنچنان از كثافات و پليديها پاك كنند و
مناسكي كه به ابراهيم عليه‌السلام وحي شد و يادگار ماند! (43)
به حالتي برگردانند كه طبع اولي اقتضاي آن حالت را دارد.
و منظور از اينكه بيت را به خود نسبت داده و فرموده: بيتي، اين است كه بفهماند اين خانه مخصوص عبادت من است. و تطهير معبد، به همان جهت كه معبد است، اين است كه آن را از اعمــال زشــت و پليــدي‌ها كه مــايــه فســاد عبادت است پاك كنند و چنين پليــدي همان شرك و مظـاهر شرك يعني بتها است.
پس تطهير خانه خدا، يا منزه داشتن آن از خصوص پليديهاي معنوي است و ابراهيم عليه‌السلام مأمور شده كه طريقه عبادت را به نحوي كه خالي از قذارت شرك باشد به مردم تعليم دهد، همانطور كه خودش مأمور به چنين عبادتي شده بود و يا تطهير آن از مطـلق نجاسات و پلـيديها چـه مادي و چه مـعنـوي است.
ليكن از اين دو احتمال آنكه با سياق آيه نزديكي بيشتري دارد همان احتمال اول
حج (44)
است و حاصل تطهير معبد، از ارجاس و پليديهاي معنوي، براي پرستندگان كه از دور و نــزديــك قصــد آن مي‌كنند، اين است كه عبــادتي بــراي آنــان وضع كند كه خالص براي خدا باشد و مشوب به شائبه شرك نباشد در آنجا تنها خدا را بپرستند و چيزي را شريك او نكنند.
در اين آيه اشعاري به اين معنا دارد كه عمده عبادت قاصدان كعبه طواف و نماز و ركــوع و سجــود است و نيز اشعاري به اين معنا است كه ركوع و سجود مثل دو متــلازم، هميشــه بــا هــم هستنــد و هيــچ وقـت از يكـديگـر جــدا نمي‌شــونــد.(1)
1- الميزان ج: 14، ص: 519.
مناسكي كه به ابراهيم عليه‌السلام وحي شد و يادگار ماند! (45)

«وَ اَذِّنْ فِي‌النّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلي كُلِّ ضامِرٍ يَأْتينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَميقٍ ! »
«و به او گفتيم مردم را نداي حج ده تا پياده سوي تو آيند و سوار بر مركب‌هاي لاغر شده از دوري راه از دره‌هاي عميق بيايند.» (27 / حج)
كلمه حج در اصل لغت به معناي قصد است و اگر عمل مخصوص در بيت‌الحرام را كه اولين بار ابراهيم عليه‌السلام آن را تشريع نمود و در شريعت محمدي صلي‌الله‌عليه‌وآله نيز جريان يافت حج ناميده‌اند به همين جهت است كه هركس بخواهد اين عمل را انجام دهد قصد خانه خدا مي‌كند.
«وَ اَذِّنْ فِي‌النّاسِ بِالْحَجِّ ...،» يعني در ميان مردم ندا كن كه قصد خانه كنند و يا عمل حج را انجام دهند، كه اگر اعلام كني مردم چه پياده و چه سوار بر اشتران لاغر از هر راه دوري خواهند آمد.
(46) حج
«لِيَشْهَدوُا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ في اَيّامٍ مَعْلُوماتٍ ...،» (28 / حج) يعني اگر اعلام كني مي‌آيند به سوي تو، براي اينكه منافع خود را مشاهده كنند. در اين جمله منافع مطلق ذكر شده و نفرموده منافع دنيايي و يا اخروي، چون منافع دو نوع است يكي منافع دنيوي كه در همين زندگي اجتماعي دنيا سود بخشيده و زندگي آدمي را صفا مي‌دهد و حوائج گوناگون او را برآورده و نواقص مختلف آن را برطرف مي‌سازد، مانند تجارت، سياست، امارت، تدبير و اقسام رسوم و آداب و سنن و عادات و انواع تعاون و ياريهاي اجتماعي و غير آن.
و معلوم است كه وقتي اقوام و امتهاي مختلف از مناطق مختلف زمين با همه تفاوتها كه در انساب و رنگ و سنن و آداب آنها هست در يكجا جمع شده و سپس يكديگر را شناختند و معلوم شد كه كلمه همه واحده و آن، كلمه حق است و معبود همه يكي است و او خداي عز و جل است و وجهه همه يكي است و آن كعبه است، اين اتحاد روحي آنها به اتحاد جسمي و آن وحدت كلمه، ايشان را به تشابه در عمل مي‌كشاند.
از دره‌هاي عميق بيايند! (47)
اين از آن ديگري آنچه مي‌پسندد مي‌آموزد و آن ديگري نيز خوبيهاي اين را مي‌گيرد و اين به كمك آن مي‌شتابد و در حل مشكلات آن قوم كمر مي‌بندد و به اندازه مقدور خود ياريش مي‌دهد، در نتيجه جامعه‌هاي كوچك به صورت يك جامعه بزرگ مبدل مي‌شود، آن وقت نيروهاي جزئي نيز به

نيروي كلي مبدل مي‌شود كه كوههاي بلند هم در مقابل آن نمي‌تواند مقاومت كنـد و هيچ دشمـن نيـرومنـدي حـريـف آن نمي‌شـود.
و جان كلام اينكه: هيچ راهي به سوي حل مشكلات به مانند تعاضد و تعاون نيست و هيچ راهي به سوي تعاون چون تفاهم نيست و هيچ راهي به سوي تفاهم مانند تفاهم ديني نيست.
نوع دوم از منافع، منافع اخروي است كه همان وجود انواع تقرب‌ها به سوي خدا است. تقرب‌هايي كه عبوديت آدمي را مجسم سازد و اثرش در عمل و گفتار آدمي هويدا گردد.
و عمل حج با مناسكي كه دارد انواع عبادتها و توجه به خدا را شامل و متضمن است، چـون مشتمل است بر ترك تـعدادي از لـذايذ زندگي و كارهاي دنيايي و كوششها

بـراي دنيـا و تحمـل مشقـت‌هـا و طـواف پيرامون خانه او و نماز و قرباني و انـفاق و روزه و غـيـر آن.
عمل حج با اركان و اجزايي كه دارد يك دوره كامل مسير ابراهيم خليل عليه‌السلام را در مراحل تـوحيـد، و نفي شرك و اخلاص عبوديت مجسم مي‌سازد.
به همين بيان روشن مي‌شود كه چرا فرمود: در ميان مردم حج را اعلام كن تا به سويت بيايند، چون معناي آمدن مردم به سوي ابراهيم، اين است كه مردم به سوي خانـه‌اي كه او بـنا كـرده بـيايند و آن را زيـارت كـنند.
و آمدنشان مستلزم اين است كه اين منافع اخروي و دنيوي را مشاهده كنند و وقتي مشاهده كردند، علاقمند به آن خانه مي‌شوند، چون خلقت انسان به گونه‌اي است كه مـنفعت را دوسـت دارد.(1)
1- الـميـزان ج: 14، ص: 521.

قرباني كنيد در راه خدا، با نام خدا!

«... وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ في اَيّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلي ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ الاَْنْعامِ،»
«... و نام خـدا را در ايامي معيـن ياد كنند كه ما شما را از حيوانات روزي داديم،»
(28 / حج)
كلمه بَهيمَة به معناي حيوان بي‌زبان غيردرنده است. مراد از بَهيمَةِ الاَْنْعامِ انواع سه گانه شتر و گاو و گوسفند است، البته گوسفند هم اعم از بز و ميش است. جمله وَ يَذْكُرُوا ...، عطف بر جمله يَشْهَدُوا است و معنايش اين مي‌شود: تا ببينند منافع خود را و تا ياد آرند نام خدا را در ايامي معين يعني ايام تشريق - روز ده و يازده و دوازده و سيزده ذي‌الحجه (ائمه اهل بيت : ايام معلومات را به همين ايـام تـفسير كـرده‌اند.)
(50) حج
مرا از ذكر نام خدا بر بهيمه ذكر آن در هنگام ذبح گوسفند و يا نحر شتر است. و اين عمل برخلاف عمل مشركين است كه گوسفند و شتر را در راه بتهاي خود قرباني مي‌كردند.(1)

«فَكُلُوا مِنْها وَ اَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقيرَ، »
«از آن بخوريد و به درمانده فقير نيز بخورانيد!» (28 / حج)
كلمه بائِس به معناي شدت فقر و احتياج است.
اين آيه شريفه مشتمل بر دو نوع حكم است يكي ترخيصي كه همان امر به خوردن از قرباني است و يكي الزامي كه عـبارت است از اطعام به فقير. (2)
1- الـميــزان ج: 14، ص: 523.
2- الـميـزان ج: 14، ص: 524.

«ثُـمَّ لْـيَقْضـُوا تَـفَثَهُـمْ وَلْـيُوفُوا نُـذوُرَهُـمْ وَ لْـيَطَّوَّفُوا بِـالْبَيْتِ الْعَتيقِ،»
«آنگاه كثافاتي كه در حال احرام بر ايشان است بسترند و به نذرهايشان وفا كنند و بر اين خانه كهن طواف كنند !» (29 / حج)
قضاي تَفْث به معناي زايل كردن هر چيزي است كه به خاطر احرام در بدن پيدا شده، مانند ناخن، مو و امثال آن. قضاي تفث، كنايه است از بيرون شدن از احرام و مقصود از جمله «وَلْيُوفُوا نُذوُرَهُمْ،» اتمام هر تكليفي است كه با نذر و امثال آن به گردنشان آمده است.
و مراد از «وَ لْيَطَّوَّفُوا بِـالْبَيْتِ الْعَتيقِ،» بنا بر آنچه در تفسير ائمه اهل بيت عليهم‌السلام

آمده، طواف نساء است، چون خروج از احرام به طوري كه همه محرمات احرام حلال شود جز با طواف نساء صورت نمي‌گيرد و طواف نساء آخرين عمل حج است كه بعد از آن تمامي محرمات حلال مي‌شود.
و منظور از بيت عتيق كعبه است كه به خاطر قديمي بودنش به اين نام ناميده شده، چون اولين خانه‌اي كه براي عبادت خدا در زمين ساخته شد همين كعبه بوده همچنانكه قرآن كريم هم فرموده: «اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةَ مُبارَكا وَ هُدًي لِلْعـالَميـنَ،» (96 / آل عمران) و امروز قريب چهار هزار سال از عمر اين خانه مي‌گذرد و هنـوز آبـاد و معمـور اســت.
و در آن روزهايي كه آيات مورد بحث نازل مي‌شود بيش از دو هزار و پانصد سال از عمـــر آن گــذشتــه بـــود.(1)
1- الـميـــــــــزان ج: 14، ص: 524.

«ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ اُحِلَّتْ لَكُمُ الاْنْعامُ اِلاّ ما يُتْلي عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الاْوْثانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ،» «آري اين چنين و هر كس حرمت‌يافتگان خداي را بزرگ بدارد همان براي او نزد پروردگارشان عمل نيكي محسوب مي‌شود و خدا چارپايان را بر شما حلال كرده مگر آنچه كه برايتان خوانده شود، پس، از پليدي بتها كناره‌گيري كنيد و از گفتار دروغ اجتنـــاب ورزيــد.» (30 / حــج)
مي‌فرمايد: آنچه ما براي ابراهيم و مردم بعد از وي تشريع كرديم و مناسكي كه براي حج مقرر داشتيم اين‌ها است كه ذكر كرده و بدان اشاره نموديم. و به عبارت ساده‌تر بعد از آنكه بيان كرد كه مناسك حج عبارت است از احرام، طواف، نماز، قرباني، اخلاص و اجتناب از شرك، با كلمه ذلك فرمود: اين بود آنچه در زمان ابـراهيم و بـه زبـان او بـراي مـردم تـشريع كرديم.

و جملــه «وَ مَــنْ يُعَظِّــمْ حُــرُمــاتِ اللّهِ فَهُــوَ خَيْــرٌ لَــهُ،» تحــريـك و تشـويق مــردم اســت بــه تعظيـم حرمات خـــدا.
و حرمات خدا همان اموري است كه از آنها نهي فرموده و براي آنها حدودي معين كرده كه مردم از آن حدود تجاوز نكنند و به ماوراء آنها قدم نگذارند، پس تعظيم آن حدود همين است كه از آنها تجاوز نكنند.
آنچه از سياق برمي‌آيد اين است كه اين جمله مقدمه و زمينه‌چيني باشد براي آيه بعد كه مي‌فرمايد: «وَ اُحِلَّتْ لَكُمُ الاْنْعامُ اِلاّ ما يُتْلي عَلَيْكُمْ،» چون اگر اين جمله را به جمله قبلي ضميمه كنيم اين معنا را مي‌فهماند كه انعام - در عين اينكه از جمله رزق‌هايي است كه خدا به مردم داده و بر ايشان حلال كرده - حدودي هم براي آن معين نموده كه نبايد از آن تجاوز شود و جمله استثنائي «اِلاّ مـا يُـتْلي عَـلَيْكُـمْ،» به آن حدود اشاره مي‌كند.
و منظور از اينكه فرمود: «اِلاّ ما يُتْلي عَلَيْكُمْ - مگر آنچه برايتان خوانده مي‌شود،»

استمرار تلاوت است، يعني همه را در همين سوره برايتان مي‌خوانيم، زيرا خوردنيهاي حرام همه در سوره انعام نازل شده و نزول آن در مكه بوده و نيز در سوره نحل كه در اواخر دوره قبل از هجرت و اوائل دوره بعد از هجرت، در مكه و مدينه نازل شده و نيز در سوره بقره آمده كه آن نيز در اوايل هجرت، يعني شش ماه بعد از هجرت (به طوري كه روايات مي‌گويند،) نازل شده و با اين حال، ديگر معنا ندارد ما كلمه يتلي را براي

استقبال بگيريم و مانند بعضي از مفسرين آن را اشاره به آيه سوره مائده بدانيم كه بعدا نازل مي‌شود.
و آياتي كه گفتيم خوردنيهاي حرام را بيان مي‌كند، هرچند كه يكي از محرمات را، ميته و خون و گوشت خوك و آنچه براي غير خدا ذبح شده، نام برده است و ليكن در آيه مورد بحث به دليل سياق ما قبل و ما بعد آن، عنايت به خصوص ذبح شده براي غير خدا است، چون‌مشركين در حج‌خود براي بتها قرباني‌مي‌كردند، با اينكه‌از سنن ابراهيم عليه‌السلام

تنها سنت حج در ميان آنان باقي مانده بود، آن را هم به اين صورت در آورده بودند كه بتهايي بر بام كعبه و عده‌اي را بالاي صفا و مروه و عده‌اي را در مني نصب كرده و قـربانـيهاي خود را بـه نام آنـها ذبح مي‌كردند.
پس اجتناب از اين عمل منظور نظر آيه است، هر چند كه خوردن ميته و خون و گـوشت خـنزير هم از جـمله محرمات خدا باشند.
مؤيد اين معنا علاوه بر آنچه گذشت اين است كه كلام را با جمله «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ،» تعقيب كرده، چون اجتناب از اوثان و اجتناب از سخن باطل هرچند كه از مصاديق تعظيم حرمات اللّه است و به همين جهت آن را بر جمله «وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللّهِ،» تفريع كرده و فرموده: «فَاجْتَنِبُوا ...!» ليكن نام بردن اين دو تا از ميان همه محرمات و حرمات خدا در سياق آيات حج جز براي اين نبوده كه در عمل حج اين دو تا مورد ابتلاي آن روز بوده و مشركين در باره تقرب به بتها و قرباني كردن براي آنها و به نام آنها اصرار مي‌ورزيدند.
تعظيم حرمات خدا (57)
با اين بيان روشن شد كه جمله «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ،» نهي عامي است از تقرب به بتها و قول باطل كه در مورد خاص حج به كار رفته و به همين جهت بوده كه با فاي تفريع آمده است.
و اگر حكم اجتناب را نخست معلق بر رجس كرد و سپس آن رجس را با جمله «مِنَ الْأَوْثانِ،» بيان نمود و از اول نفرمود: فَـاجْـتَـنِـبُـوا مِـنَ الْأَوْثـانِ براي اين بود، كه به علت حكم هم اشاره كرده باشد كه علت وجوب اجتناب اين است كه اوثان، رجس هستند.
و نيز اگر اجتناب را معلق بر خود اوثان كرد، نه به عبادت و تقرب و توجه و يا لمس آنها و يا امثال اين عناوين، با اينكه همه مي‌دانيم كه اجتناب در حقيقت متعلق به اين گونه عناوين است نه به عين بتها، براي اين بود كه در تعبير از اجتناب مبالغه فرموده باشد.(1)
1- الـمـيـــزان ج: 14، ص: 524.

«... ذلِـكَ وَ مَـنْ يُـعَظِّمْ شَعائِرَ الـلّهِ فَاِنَّها مِنْ تَـقْوَي الْـقُلُوبِ،»
«لَكُمْ فيها مَنافِعُ اِلي اَجَلٍ مُسَمًّي ثُمَّ مَحِلُّها اِلَي الْبَيْتِ الْعَتيقِ،»
«چنين و هر كس قرباني‌هاي خدا را بزرگ دارد اين از پرهيزگاري دلها است،»
«شما را تا مدتي از آن منفعت‌ها است، سپس زمان رنج آن تا برگشتن به خانه كعبه ادامه دارد.» (32 و 33 / حج)
«ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللّهِ فَاِنَّها مِنْ تَقْوَي الْقُلُوبِ،» كلمه شعائر جمع شعيره است و شعيره به معناي علامت است و شعائر خدا علامتهايي است كه خداوند آنها را براي

اطاعتش نصب فرموده، همچنانكه خودش فرمود: «اِنَّ الصَّفاوَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ،» و نيز فرموده: «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ ...،» و مراد از آن، شتري است كه براي قرباني سوق داده مي‌شود و با شكافتن كوهانش از طرف راست آن را علامت‌گذاري مي‌كننــد تا معلــوم شود كه اين شتــر قــربــاني است - ائمه اهل بيت عليهم‌السلام آيه را چنيـــن تفسيــر كــرده‌انــد.
«... فَاِنَّها مِنْ تَقْوَي الْقُلُوبِ!»
يعني تعظيم شعائر الهي از تقوي است و اضافه تقوي به قلوب اشاره است به اينكه حقيقت تقوي و احتراز و اجتناب از غضب خداي‌تعالي و تورع از محارم او، امري است معنوي كه قائم است به دلها و منظور از قلب، دل و نفوس است.
پس تقوي، قائم به اعمال - كه عبارت است از حركات و سكنات بدني - نيست، چون حركات و سكنات در اطاعت و معصيت مشترك است، مثلاً دست زدن و لمس كردن بدن جنس مخالف در نكاح و زنا و همچنين بي‌جان كردن در جنايت و در قصاص و نيز نماز براي خدا و براي ريا و امثال اينها از نظر اسكلت ظاهري يكي است، پس اگر يكي حلال و ديگري حرام، يكي زشت و ديگري معروف است، به خاطر همان امر معنوي

دروني و تقواي قلبي است، نه خود عمل و نه عناويني كه از افعال انتزاع مي‌شود، مـانند احـسان و اطاعت و امثال آن.
«لَكُمْ فيها مَنافِعُ اِلي اَجَلٍ مُسَمًّي ثُمَّ مَحِلُّها اِلَي الْبَيْتِ الْعَتيقِ،» بنا بر اينكه معناي شعائر شتر قرباني باشد، معنا چنين مي‌شود: «براي شما در اين شعائر - اين شتران قرباني - منافعي است، از قبيل سوار شدن بر پشت

آنها و نوشيدن شير آنها در موقع احتياج تا مدتي معين و آن وقتي است كه ديگر بايد قرباني شوند و سپس وقت رسيدن اجل آن براي ذبح تا رسيدن به خانه كعبه منتهي مي‌شود. و اين جمله معناي جمله «هَدْيا بلِغَ الْكَعْبَةِ،» را مي‌دهد. (95 / مائده)
البته اين معنا بنا به رواياتي است كه از ائمه اهل بيت عليهم‌السلام رسيده و اما بنا بر قول بعضي‌ها كه گفته‌اند: مراد از شعائر مناسك حج است، مقصود منافعي است كه در آن ايـام از راه خريـد و فـروش عـايـد حـاج مي‌شـود، كه سرآمد مناسك حج كنار
شعائر اللّه (61)
خانه خدا است، چون آنجـا آخـريـن عمـل، كـه همـان طـواف است انجام مي‌شود.(1)

«وَ لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلي ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهيمَةِ الاَنْعامِ فَالِهُكُمْ اِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ اَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتينَ،» «اَلَّذينَ اِذا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصّابِرينَ عَلي ما اَصابَهُمْ وَ الْمُقيمِي الصَّلوةِ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ،» «براي هر امتي عبادتي داديم تا نام خدا را بر حيوانات بسته زبان كه روزيشان كرده است ياد كنند، پس معبود شما خداي يگانه است، مطيع او شويد و فروتنان را بشارت ده،»

1- الميزان ج: 14، ص: 527.

(62) حج

«همان كساني كه چون نام خدا برده شود دلهايشان بترسد كه بر حوادث صبورند و نماز بپادارند و از آنچه روزيشان داديم انفاق كنند.» (34 و 35 / حج)

كلمه مناسك در اينجا به معناي عبادت است، عبادتي كه مشتمل بر قرباني و ذبح هم هست.

و معنايش اين است كه: ما در امتهاي گذشته آنهايي كه ايمان داشتند، عبادتي با پيشكش قرباني قرار داده بوديم تا آنان نيز نام خدا را بر بهيمه انعام كه خدايشان روزي كرده بود ببرند.

و خلاصه شما پيروان ابراهيم اولين امتي نيستيد كه قرباني برايتان مقرر شده بلكه براي قبل از شما هم مقرر شده بود.

«فَاِلهُكُمْ اِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ اَسْلِمُوا!» يعني وقتي خداي شما همان خدايي باشد كه براي امتهاي گذشته نيز احكام شما را تشريع كرده، پس بدانيد كه معبود شما و آن امتها يكي

است پس اسلام بياوريد، تسليمش شويد به اينكه عمل خود را خالص و تنها براي او به جا بياوريد و در قربانيهاي خود به خدايي ديگر تقرب مجوييد! «وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتينَ!» در اين جمله اشاره‌اي است به اينكه هر كه براي خدا در حج خود اسلام و اخلاص داشته باشد او از مخبتين است و آن وقت خود قرآن كريم مخبتين را چنين تفسير فرموده: «اَلَّذينَ اِذا ذُكِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصّابِرينَ عَلي ما اَصابَهُمْ وَ الْمُقيمِي الصَّلوةِ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ،» و انطباق اين چند صفتي كه در آيه شريفه در تفسير اخبات آمده با كسي كه حج خانه خدا را با اسلام و تسليم به جا مي‌آورد، روشن است چون صفات مذكور عبارت است از: ترس از خدا، صبر، به پا داشتن نماز و انفاق كه همه‌اش در حج

هســت!(1)

1- الـميــــزان ج: 14، ص: 529.

(64) حج

«وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ لَكُمْ فيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلَيْها صَوافَّ فَاِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ اَطْعِمُوا الْقانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُروُنَ،»
«لَنْ يَنالَ اللّهُ لُحُومُها وَلا دِماؤُها وَلكِنْ يَنالُهُ‌التَّقْوي مِنْكُمْ كَذلِكَ سَخَّرَها لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللّهَ عَلي ما هَديكُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنينَ،»
«و قربانيها را براي شما از مراسم حج قرار داديم كه غذايتان نيز هست نام خدا را در آن حال كه به پا ايستاده‌اند بر آنها ياد كنيد و چون پهلو به زمين نهادند از گوشتشان بخوريد و به فقير و سائل هم بخورانيد، اين چنين، حيوانات

را به خدمت شما گرفتيم شايد سپاس داريد،»
«گوشت قرباني و خون آن به خدا نمي‌رسد، چنين، حيوانات را به خدمت شما گرفتيم تا خدا را براي هدايتي كه شما را كرده، بزرگ شماريد و نيكوكاران را بشارت بده!» (36 و 37 / حج)
«وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ لَكُمْ فيها خَيْرٌ ...،» كلمه بُدن عبارت است از شتر چاق و درشت. در سابق گفتيم كه اگر آن را از شعائر خوانده به اعتبار اين است كه قرباني خدا شده است.
«فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلَيْها صَوافَّ،» معناي صافه بودن آن اين است كه ايستاده باشد دست‌ها و پاهايش برابر هم و دستهايش بسته باشد.
«فَاِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ اَطْعِمُوا الْقانِعَ وَالْمُعْتَرَّ،» - كلمه وجوب به معناي سقوط است. مراد از وجوب جنوب قرباني اين است كه با پهلو به زمين بيفتد، كنايه است از اينكه بميرد.
و امر در جمله فكلو منها براي اباحه و رفع ممنوعيت است. خلاصه معناي كلوا اين است كه مي‌توانيد بخوريد.
كلمه قانع به معناي فقيري است كه به هر چه به او بدهند قناعت مي‌كند، چه سؤال هم بكند يا نكند و معتر فقيري است كه براي سؤال نزد تو آمده باشد.

«و قربانيها را براي شما از مراسم حج قرار داديم كه غذايتان نيز هست نام خدا را در آن حال كه به پا ايستاده‌اند بر آنها ياد كنيد و چون پهلو به زمين نهادند از گوشتشان بخوريد و به فقير و سائل هم بخورانيد، اين چنين، حيوانات را به خدمت شما گرفتيم شايد سپاس داريد!» (36 / حج)

«لَنْ يَـنالَ الـلّهُ لَـحُومُها وَلا دِمـاؤُها وَلـكِنْ يَـنالَهُ الـتَّقْوي مِـنْكُمْ ...،» چون ممكن است ساده‌لوحي توهم كند كه خدا از اين قرباني استفاده مي‌كند و بهره‌اي از گوشت و يا خون آن عايدش مي‌شود، لذا فرمود كه: نه، چيزي از اين قرباني‌ها و گوشت و خون آنها عايد خدا نمي‌شود، چون خدا منزه است از جسميت و از هر حاجتي! تنها تقواي شما به او مي‌رسد، آن هم به اين معنا كه دارندگان تقوي به او تقرب مي‌جويند! و يا ممكن است كه آنطور ساده‌لوح نيست چنين توهم كند كه با اينكه خدا منزه از جسميت و از هر نقص و حاجتي است و از گوشت و خون قرباني‌ها بهره‌اي نمي‌برد
گوشت قرباني و خون آن به خدا نمي‌رسد... (67)
ديگر چه معنا دارد كه ما حيوانات خود را به نام او قرباني كنيم؟ لذا جواب داده كه مطلب همينطور است، و ليكن اين قرباني‌ها اثري معنوي براي آورنده‌اش دارد و آن صفات و آثار معنوي است كه جا دارد كه به خدا برسد، به معناي اينكه جا دارد كه به سوي خداي‌تعالي صعود كند و صاحبش را به خدا نزديك كند آنقدر نزديك كند كه ديگر حجابي بين او و خدا نماند.
«كَذلِكَ سَخَّرَها لَكُمْ لِتُكَبِّرُوُا اللّهَ عَلي ما هَديكُمْ،» ظاهرا مراد از تكبير خدا ذكر او به كبريايي و عظمت باشد كه ما را هدايت فرمود، پس مراد از هدايت هم هدايت به اطـاعت و عبوديت خود او است.
و معناي آيه اين است كه: خداوند آن حيوان را اين چنين براي شما مسخر نمود تا همان تسخير وسيله هدايت شما به سوي اطاعت و تقرب به سويش شود، شما آن را قرباني كنيد و در هنگام قرباني كردن و ياد كبرياء و عظمت او در برابر اين هدايت بيفتيد.
(68) حج
«وَ بَشِّــرِ الْمُحْسِنيــنَ!» و بشــارت ده نيكــوكــاران را، يعني آنهــايي را كه چنين اعمــال نيـك به جا مي‌آورند و يا اين چنيــن احسان و در راه خــدا انفــاق مي‌كنند.(1)

در كتاب عيون از جمله مسائلي كه حضرت رضا عليه‌السلام براي محمد بن سنان و پاسخش به سؤالات او از علل نوشت، يكي علت وجوب حج بوده كه امام عليه‌السلام نوشته است: علت آن رفتن به ميهماني خداي عز و جل و طلب حوايج و بيرون شدن از همه گناهان است و براي اين است كه از گناهان گذشته تائب شود و نسبت به آينده‌اش تجديد عمل كند. و نيز در حج، انسان موفق به بذل مال مي‌شود و تنش به زحمت مي‌افتد و در مقابل اجر مي‌برد.

1- الـميـــــزان ج: 14، ص: 524.

آدمي را از شهوات و لذات باز مي‌دارد و به وسيله عبادت به درگاه خداي عزوجل نزديك مي‌شود و آدمي را به خضوع و استكانت و اظهار ذلت در برابر آن درگــاه وامـي‌دارد.

حج دائما آدمي را دچار سرما و گرما و ايمني و خوف مي‌كند و آدمي با اين حوادث خــو مي‌گيرد و نتيجه آثارش اين است كه اميد و ترس آدمي همه متوجه خدا مي‌شود.

نتيجه ديگرش اينكه قساوت را از قلب و خشونت را از نفس و نسيان را از دل مي‌زدايد و اميد و ترس از غير خدا را مي‌برد و حقوق خدايي را تجديد مي‌كند و نفس را از فساد جلو مي‌گيرد.

منافع شرقيان را عايد غربيان و ساحليان را عايد خشكي‌نشينان كــه بــه حــج آمــده‌انــد و حتــي آنهــا كه نيــامده‌اند مي‌ســازد، چون حج مـوسم آمــد و شــد تـاجـران و واردكننــدگان و فروشندگـان و مشتـريان و كـاسبــان و مسكينـان است.

در حج حوائج محتاجاني كه از اطراف و اماكن مي‌آيند و مي‌توانند بيايند برآورده مي‌شود. اينها همه منافعي است كه حج براي بشر دارد!

در كافي به سند خود از ابي الصباح كناني از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه در تفسير جمله «ثُـمَّ لْيَقْضـُوا تَفَثَهُـمْ،» فرمود: منظور، سر تراشيدن و ازاله مو از بدن است. و در فقيه، در روايات بزنطي از حضرت رضا عليه‌السلام آمده كه فرمود: تفث ناخن گرفتن و چرك گرفتن از بدن و افكندن جامه احرام است.

در درالمنثور آمده كه سفيان بن عيينه و طبراني و حاكم - وي حديث را صحيح دانسته - و بيهقي - در كتاب سنن خود - از ابن عباس روايت كرده‌اند كه گفت: حجر اسماعيل جزء خانه است براي اينكه رسول خدا

صلي‌الله‌عليه‌وآله از پشت ديوار حجر طواف مي‌كرد، و حج را داخل طواف مي‌ساخت، خداي‌تعالي هم فرموده: «وَ لْيَطَّوَّفُوا بِـالْبَيْتِ الْعَتيقِ.»

روايات رسيده درباره برخي از احكام حج (71)

و در تفسير قمي بعد از جمله «لِـتُكَـبِّرُوُا الـلّهَ عَـلي مـا هَـديكُـمْ،» گفته: تكبير در ايام تشريق در مني به دنبال پانزده نماز و در شهرها به دنبال ده نـماز گـفته مي‌شود.(1)

«وَ اِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنّاسِ وَ اَمْنا وَ اتَّخِذوُا مِنْ مَقامِ اِبْراهيمَ مُصَلًّي، وَ عَـهِدْنا اِلـي اِبْـراهيمَ وَ اِسْـماعيلَ اَنْ طَـهِّرا بَـيْتِيَ لِـلطّائِفينَ وَ الْـعاكِفينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ.»

«و چون خانه كعبه را مرجع امور دين مردم و محل امن قرار داديم و گفتيم از مقام ابراهيم جائي براي دعا بگيريد و به ابراهيم و اسماعيل فرمان داديم كه خانه را

1- الـميـــــزان ج: 14، ص: 533.

براي طواف‌كنندگان و آنها كه معتكف مي‌شوند و نمازگزاران كه ركوع و سجود مي‌كنند پاك كنيد.» (125 / بقره)

اين آيه اشاره به تشريع حج و نيز مأمن بودن خانه خدا و مثابت، يعني مرجع بـودن آن دارد. مـي‌فرمايد: از مقام ابراهيم مكاني براي دعاء بگيريد!

ظاهرا جمله «جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً،» به منزله زمينه‌چيني است، كه به منظور اشاره به ملاك تشريع نماز بدان اشاره شده است و به همين جهت نفرمود: در مقام ابراهيم نماز بخوانيد، بلكه فرمود: از مقام ابراهيم محلي براي نماز بگيريد! پس در اين مقام، صريحا امر روي صلات نرفته بلكه روي گرفتن محلي براي صلات از مقام ابراهيم رفته است.

«وَ عَهِـدْنـا اِلـي اِبْــراهيــمَ وَ اِسْمــاعيـلَ اَنْ طَهِّــرا بَيْتِــيَ.»

كلمه عهد در اينجا به معناي امر است و كلمه تطهير، به معناي اين است كه خانه خدا را براي عبادت طواف‌كنندگان و نمازگزاران و كسانيكه مي‌خواهند در آن اعتكاف كنند،

خالص و بلامانع سازند و بنابراين عبارت مورد بحث استعاره به كنايه مي‌شود و اصل معني چنين مي‌شود: ما به ابراهيم و اسماعيل عهد كرديم: كه خانه مرا خالص براي عبــادت بندگانم كنيـد. و اين خـود نـوعي تطهير است.

يا به معناي نظيف آن از كثافات و پليديهائي است كه در اثر بي‌مبالاتي مردم در مسجد پيدا مي‌شود.

در كافي از كتاني روايت كرده كه گفت: از امام صادق عليه‌السلام از مردي پرسيدم كه دو ركعت نماز در مقام ابراهيم را كه بعد از طواف حج و عمره واجب است فراموش كرده؟ فرمود: اگر در شهر مكه يادش آمد، دو ركعت در مقام ابراهيم بخواند، چون خداي عز و جل فرموده: «وَ اتَّخِذوُا

مِنْ مَقامِ اِبْراهيمَ مُصَلّي،» و اما اگر از مكه رفـته و آنگاه يادش آمده، من دستور نمي‌دهم برگردد.
مؤلف: قريب به اين معنا را شيخ در تهذيب و عياشي در تفسيرش، به چند سند روايت

كرده‌اند و خصوصيات حكم، يعني نماز در مقام ابراهيم و اينكه بايد پشت مقام باشد، همچنانكه در بعضي روايات آمده، كه احدي نبايد دو ركعت نماز طواف را جز در پشت مقــام بخـوانــد، تا آخـر حديث...
و در كافي از امام صادق عليه‌السلام روايت آورده كه فرمود: خداي عزّ و جل در كتابش مي‌فرمايد: «طَهِّرا بَيْتِـيَ لِلطّائِفينَ وَ الْعاكِفينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ،» و به همين جهت جا دارد بنده خدا وقتي وارد مكه مي‌شود، طاهر باشد و عرق و كثافات را از خود بـشويد و خـود را پـاكيزه كند.(1)
1- الـميـــــــزان ج: 1، ص: 423.

«اِنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَ‌الْبَيْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَـلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرا فَاِنَ‌اللّهَ شاكِرٌ عَليمٌ،»
«صفا و مروه دو نمونه از نشانه‌هاي خدا است پس هر كس حج خانه و يا عمره بجاي آورد مي‌تواند ميان آن دو، سعي كند و كسي كه عمل خيري را به طوع و رغبت خود بـياورد، خداوند شاكـر و دانا است.» (158 / بقره)
صفا و مروه نام دو نقطه از شهر مكه است كه حاجيان بين آن دو نقطه سعي مي‌كنند و آن دو نقطه عبارت است از دو كوه كه فاصله ميان آن دو بطوري كه گفته‌اند هفتصد و شصت ذراع و نيم است (و هر ذرع پنجاه تا هفتاد سانتيمتر است.) اصل كلمه صفا در لغت به معناي سنگ سخت و صاف است و كلمه مروه در اصل لغت نيز به معناي سنگ سخت است.

طواف كردن يعني دور چيزي گردش كردن است، كه از يك نقطه آن چيز شروع شود و به همان نقطه برگردد، از اينجا معلوم مي‌شود كه لازمه معناي طواف اين نيست كه حتما دور زدن اطراف چيزي باشد، تا شامل سعي نشود بلكه يكي از مصاديق آن دور زدن پيرامون كعبه است و به همين جهت در آيه شريفه كلمه يطوف مطلق آمده، چون مراد به آن پيمودن مسافت ميانه صفا و مروه هفت بار پشت سر هم بوده است. «اِنَّ الصَّفاوَ الْمَرْوَة َمِنْ شَعائِرِ اللّهِ ...،» اين آيه اشاره دارد به اينكه صفا و مروه دو محل است كه به علامت الهي نشاندار شده و آن علامت، بندگان خداي را به سوي خدا دلالت مي‌كند و خدا را بيادشان مي‌آورد.
از اينكه صفا و مروه را در مقابل همه موجودات اختصاص داده به اينكه از شعائرند با اينكه تمامي موجودات آدمي را به سوي آفريدگارش دلالت مي‌كند، فهميده مي‌شود كه مراد از شعائر، شعائر و آيت‌ها و نشانه‌هاي تكويني نيست كه تمامي موجودات آن را

دارند بلكه خداي‌تعالي آن دو را شعائر قرار داده و معبد خود كرده، تا بندگانش در آن موضع وي را عبادت كنند، در نتيجه دو موضع نامبرده علاوه بر آن دلالتي كه همه كائنات دارند، به دلالت خاصي بندگان را بياد خدا مي‌اندازد، پس شعيره بودن صفا و مروه خود دلالت دارد بر اينكه خدا براي اين دو موضع عبادت خاصي مقرر كرده است.
جملـه: «فَمَـنْ حَـجَّ الْبَيْـتَ اَوِ اعْتَمَـرَ فَـلا جُنـاحَ عَلَيْـهِ اَنْ يَطَّـوَّفَ بِهِمـا،» اصـل تشـريع سعـي ميـانه آن دو را مي‌رسـاند، نه اينكه بخواهد بفرمايد: سعي بين صفـا و مروه مستحب است.

مي‌فرمايد: از آنجا كه صفا و مروه دو معبد از معابد خداست و ضرري ندارد كه شما خدا را در اين دو معبد عبادت كنيد. اينگونه حرف زدن لسان اصل تشريع است نه افاده اينكه اين كار مستحب است.

«وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرا فَاِنَ‌اللّهَ شاكِرٌ عَليمٌ،» اين جمله تعليل ديگري است براي اينكه چرا سعي بين صفا و مروه را تشريع كرد، چيزي كه هست تعليل اولي يعني (صفا و مروه از شعيره‌ها و معابد خدا هستند،) تعليلي بود خاص عبادت در صفا و مروه و اين تعليل، تعليلي است عام، هم براي سعي و هم براي هر عبادت ديگر و نيز در اين صورت مراد به تطوع مطلق اطاعت خواهد بود نه اطاعت مستحبي.(1)
1- الـمـيـــــزان ج: 1، ص: 578.

فصل سوم :حج تمتع و عمره، و احکام آن

«وَ اَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّهِ فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ فَمَااسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتّيَيَبْلُغَالْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَريضا اَوْ بِهِ اَذًي مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيامٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ نُسُكٍ فَاِذا اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَي الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ اَيّام فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ اِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَاللّهَ شَديدُ الْعِقابِ،»
«اَلْحَجُاَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فيهِنَالْحَجَّ فَلارَفَثَ وَ لافُسُوقَ وَ لاجِدالَ (81)
فِيالْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُاللّهُ وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزّادِ التَّقْوي وَ اتَّقُونِ يا اوُلِي الاَلْبابِ،»
«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ فَاِذا اَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْكُرُوهُ كَما هَديكُمْ وَ اِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضّالّينَ،»
«ثُمَّ اَفيضُوا مِنْ حَيْثُ اَفاضَ النّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ،»
«فَاِذا قَضَيْتُمْ مَناسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّهَ كَذِكْرِكُمْ اباءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرا فَمِنَ النّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا اتِنا فِي الدُّنْيا وَ ما لَهُ فِي الْاخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ،»
«وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا اتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِيالْاخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النّارِ،»
«اُولئِكَ لَهُمْ نَصيبٌ مِمّا كَسَبُوا وَ اللّهُ سَريعُ الْحِسابِ،»
«وَاذْكُرُوااللّهَ في اَيّامٍ مَعْدُوداتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ في يَوْمَيْنِ فَلا اِثْمَ عَلَيْهِ (82) حج
وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقي وَاتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،»
«حج و عمره‌اي را كه آغاز كرده‌ايد تمام كنيد حال اگر مانعي شما را از اتمام آن جلوگير شد هر مقدار از قرباني كه برايتان ميسور باشد قربان كنيد و سرهايتان را نتراشيد تا آنكه قرباني به محل خود برسد پس اگر كسي مريض بود و يا از نتراشيدن سر دچار آزاري مي‌شود سر را بتراشد و كفاره آن را روزه بگيرد يا صدقه‌اي دهد يا گوسفندي ذبح كند و اگر مانعي از اتمام حج و عمره پيش نيامد پس هر كس كه حج و عمره‌اش تمتع باشد هر قدر از قرباني كه مي‌تواند بدهد و اگر پيدا نمي‌كند و يا تمكن ندارد به جاي آن سه روز در حج و هفت روز در مراجعت كه جمعا ده روز كامل مي‌شود روزه بدارد، البته اين حج تمتع مخصوص كساني است كه اهل مكه نباشند و بايد از خدا بترسيد و حكم حج تمتع را انكار مكنيد و بدانيد كه خدا شديد العقاب است،»

«حج در چند ماه معين انجام مي‌شود پس اگر كسي در اين ماهها به احرام

حج درآمد ديگر با زنان نياميزد و مرتكب دروغ و جدال نشود كه اينگونه كارها در حج نيست و آنچه از خير انجام دهيد خدا اطلاع دارد و توشه برداريد كه بهترين توشه تقوا است و از من پروا كنيد اي صاحبان خرد!»
«در اثناي حج اگر بخواهيد خريد و فروشي كنيد حرجي بر شما نيست و چون از عرفات كوچ مي‌كنيد در مشعرالحرام به ذكر خدا بپردازيد و به شكرانه اينكه هدايتتان كرده يادش آريد چه قبل از آنكه او هدايتتان كند از گمراهان بوديد،»
«آنگاه از مشعر كه مشركين كوچ مي‌كنند شما هم كوچ كنيد و خدا را استغفار كنيد كه او غفـور و رحيم است،»
«پس هر گاه مناسك خود را تمام كرديد خدا را ياد آريد آنطور كه در جاهليت بعد از تمام شدن مناسك پدران خود را ياد مي‌كرديد بلكه بيشتر از آن، اينجاست كه بعضي مي‌گويند: پروردگارا در همين دنيا به ما حسنه بده ولي در آخرت هيچ بهره‌اي ندارند،»

«و بعضي از آنان مي‌گويند: پروردگارا به ما هم حسنه در دنيا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ كن!»
«ايـشان از آنـچه كرده‌اند نـصيبي خواهند داشت و خدا سريـع‌الـحساب است،» «و خدا را در ايام معدود (يازدهم و دوازدهم و سيزدهم ذيحجّه) ياد آريد حال اگر كسي خواست عجله كند و بعد از دو روز برگردد گناهي نكرده و اگر هم كسي خواست تأخير اندازد گناه نكرده و همه اينها در خصوص مردم با تقوا است و لذا از خدا بترسيد و بدانيد كه شما همگي به سوي او محشور خـواهـيد شـد.» (196 تـا 203 / بـقره)

اين آيات در حجة الوداع يعني آخرين حجي كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله انجام داد نازل شده، و در آن حــج تمتــع تشــريــع شـده است.
«وَ اَتِـمُّــــوا الْحَــــجَّ وَ الْعُمْـــرَةَ لِلّـهِ ...،»
مراد از اتمام حج و عمره چيست؟ تمام هر چيز عبارت است از آن جزئي كه وقتي به ساير اجزا ضميمه مي‌شود آن چيز همان چيز مي‌شود و آثاري كه دارد و يا آن آثار را از آن چيز انتظار داريم نيز مترتب مي‌گردد و تمام كردن آن چيز اين است كه، بعد از آنكه همه اجزاي آن را جمع كرديم آن جزء آخري را هم بياوريم تا آثار بر آن چيز مترتب شود، اين معناي كلمه تمام و اتمام است.
و اما كمال هر چيزي آن حال و يا وصفي و يا امري است كه وقتي موجودي آن

را داشته باشد، داراي اثري علاوه مي‌شود غير آن اثري كه بعد از تماميت دارا باشد، مثلاً منضم شدن اجزاي بدن انساني به يكديگر عبارت است از تماميت انسان و اما عالم و يا شجاع و يا عفيف بودنش عبارت است از كمال انسان، از انسان تمام عيار و بي‌كمال آثاري بروز مي‌كند و از انساني تمام و كامل آثاري ديگر ظهور مي‌نمايد. مراد از اتمام حج و عمره همان معناي اول يعني معناي حقيقي كلمه است، نه استعاره آن، به دليل اينكه دنبال جمله مي‌فرمايد: «فَـاِنْ اُحْصِـرْتُمْ فَمَـااسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ...،» چون مي‌فرمايد اگر به مانعي برخورديد و نتوانستيد همه اجزاي حج را بياوريد هر قدر مي‌توانيد بياوريد و اين كلام با تماميت به معناي حقيقي سازش دارد، نه تماميت به معناي كمال و معناي صحيحي به نظر نمي‌رسد كه اكتفا به بعضي از اجزا را متفرع كنند بر تماميت به معناي كمال يا اتمام به معناي اكمال.

و ما اينكه حج به چه معنا است؟ معناي آن عبارت است از اعمالي كه در بين مسلمين معروف است و ابراهيم خليل عليه‌السلام آن را تشريع كرده و براي امت اسلام نيز امضا كرده، در نتيجــه شـريعتـي شـده كه تا روز قيــامت بــاقي خواهـد بـود.
ابتداي اين عمل، احرام و سپس وقوف در عرفات و بعد از آن وقوف در مشعرالحرام است. و يكي ديگر از احكام آن قرباني كردن در منا و سنگ انداختن به ستون‌هاي سنگي سه‌گانه است و آنگاه طواف در خانه خدا و نماز طواف و سعي بين صفا و مروه است. البته واجبات ديگري نيز دارد و

این عمل سه قسم است: 1 - حــج افـراد 2 - حـج قـــرآن 3 - حـج تـمتع، که در سال آخر عمر رسول خدا، صلي‌الله‌عليه‌وآله تشريع شد.(1)

1- الـميـــــزان ج: 2، ص: 111.

عمل عمره عملي ديگر است و آن عبارت است از رفتن به زيارت خانه كعبه، از مسير يكي از ميقاتها و طواف و نماز آن و سعي بين صفا و مروه و تقصير و اين حج و عمره دو عبادتند كه جز با قصد قربت تمام نمي‌شوند، به دليل اينكه فرموده: «وَ اَتِمُّـوا الْحَـجَّ وَ الْعُمْـرَةَ لِلّـهِ - حج و عمره را براي خدا تمام كنيد ...»
«فَـاِنْ اُحْـصِـرْتُـمْ فَـمَـاالسْـتَيْسَـرَ مِـنَ الْـهَـدْيِ وَ لا تَـحْلِـقُوا رُؤُوسَـكُـمْ،» اِحْصار به معناي حبس و ممنوع شدن است، كه البته منظور ممنوع شدن از اتمام آن به خاطر كسالت و بيماري يا دشمن است و نيز منظور از اين احصار ممنوعيت بعد از شروع و احرام بستن است و معناي استيسار در هر عملي آسان كردن آن

است، بطوري كه آساني‌ها را در آن جلب نموده مشكلات را از آن بيرون كند. كلمه «هَدْي» پيش‌كش كردن چيزي از نعمتها به كسي و يا به محلي، به منظور تقرب جستن به آن كس و يا آن محل است و مراد از هدي در مسأله حج آن حيواني است كه انسان با خود به طرف مكه مي‌برد تا در حج خود آن را قرباني كند. «فَـمَـنْ كـانَ مِـنْكُـمْ مَـريضـا اَوْ بِهِ اَذًي مِـنْ رَأْسِـهِ ...،» تفريع اين حكم بر سخن قبلي كه از تراشيدن سر نهي مي‌كرد، دلالت دارد بر اينكه مراد از مرض خصوص آن مرضي است كه با نتراشيدن سر برايش مضر است و اگر سر را بتراشد آن مرض به بهبودي مـبـدل مـي‌گردد.
جمله «از شما كسي كه مرضي دارد و يا سرش ناراحت مي‌شود،» مي‌فهماند مراد از ناراحتي سر، ناراحتي غير از سر درد و بيماري است، بلكه ناراحتي از ناحيه حشرات است،پس عبارت «اَذًي مِنْ رَأْسِهِ،» كنايه است از متاذي شدن از حشرات از قبيل شپش كه در سر مي‌افتد.
پس اين دو امر يعني ناراحتي از شپش و يا سر درد، تراشيدن سر را جايز مي‌كند، اما با فديه به يكي از سه خصلت، اول روزه، دوم صدقه و سوم نسك. و در روايات وارد

شده كه روزه نامبرده سه روز است و مراد از صدقه سير كردن شش نفر مسكين و مراد از نسك قرباني كردن يكي گوسفند است.(1)

«فَـاِذا اَمِـنْتُمْ فـَمَنْ تَـمَتَّعَ بِـالْـعُمْرَةِ اِلَـي الْـحَجِّ،» معنايش اين است كه چون از مرض و دشمن و يا موانع ديگر ايمن شديد، پس هر كس تمتع ببرد به وسيله عمره تا حج يعني با عمره عمل عبادت خود را ختم كند و تا مدتي مُحل شود تا دوباره براي حج احرام بپوشد ميتواند اين كار را بكند و در آن هديي آسان با خود ببرد. سببيت عمره براي تمتع و بهره‌گيري، بدين جهت است كه در حال احرام

1- الميزان ج: 2، ص: 112.

نمي‌توانست از زنان و شكار و امثال آن بهره‌مند شود مگر آنكه از احرام درآيد، و تـمتع آدمـي را از احرام بيرون مي‌آورد.

«فَمَـااسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ...،» از ظاهر آيه بر مي‌آيد كه هدي نسكي است جداگانه، نه اينكه جبران اين باشد كه شخص متمتع نتوانسته و يا نخواسته احرام براي حج را از ميقات ببندد و لاجرم از شهر مكه براي حج احرام بسته است، براي اينكه جبران بودن هدي احتياج به مؤنه‌اي زايد دارد، تا انسان آن را از آيه شريفه بفهمد و خلاصه عبارت مورد بحث را هر كس ببيند، مي‌فهمد كه هدي عبادتي است مستقل، نه جبران چيزي كه فوت شده است، چون كلمه «بِالْعُمْرَةِ ...،» عمره را از حج جدا و آن دو را دو عمل مستقل مي‌سازد و جبران بودن هدي وقتي صحيح است كه تسهيل و تخفيف در يك عمل تشريع شــده بــاشــد، نه در بين دو عمل، كه احرام اولي يعني عمره تمام شده و احرام دومي يعني حــج هنــوز شــروع نگشتــه است.

علاوه بر اينكه درك اشعار نامبرده به فرضي كه صحيح باشد، وقتي است كه تشريع هدي به خاطر تشريع تمتع به عمره تا حج باشد، نه اينكه به خاطر فوت احـرام حـج از ميقات باشد.(1)

ظاهر آيه شريفه: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَي الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ،» اين است كه مي‌خواهد خبر دهد از تشريع تمتع و اينكه قبلاً چنين عمره‌اي تشريع شده، نه اينكه بخواهد با همين جمله آن را تشريع كند، چون مي‌فرمايد: «پس هر كس به عمره تا حج تمتع كند، پس بايد تا جائي كه مي‌تواند قرباني با خود ببرد،» معلوم مي‌شود قبلاً چنين

1- الـميـــــزان ج: 2، ص: 113.

عمره‌اي تشريع شده بوده، كه آن را مسلم گرفته از تشريع قرباني در آن خبر مي‌دهد. تمتع در آيه شريفه: «ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرامِ،» تشريع شـده است.(1)

«فَـاِذا اَمِنْتُمْ فَـمَنْ تَمَتَّعَ بِـالْعُمْرَةِ اِلَـي الْحَجِّ فَـمَا اسْـتَيْسَرَ مِـنَ الْـهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ اَيّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ اِذارَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ...،»
«... و اگر مانعي از اتمام حج و عمره پيش نيامد پس هر كس كه حج و عمره‌اش تمتع باشد هر قدر از قرباني كه مي‌تواند بدهد و اگر پيدا نمي‌كند و يا تمكن ندارد

1- الميزان ج: 2، ص: 114.

به جاي آن سه روز در حج و هفت روز در مراجعت كه جمعا ده روز كامل مي‌شود روزه بدارد....» (196 / بقره)
اينكه حج را ظرف براي صيام قرار داد و فرمود: «سه روز در حج،» به اين اعتبار است كه عمل حج و عمل روزه در يك مكان و يك زمان انجام مي‌شود، زماني كه عمل حج در آن انجام مي‌شود و زمان حج شمرده مي‌شود، يعني فاصله ميان احرام حج و مراجعت به مكه همان زمان سه روز روزه است و به همين اعتبار است كه در روايات وارده از ائمه اهل بيت : آمده: كه وقت روزه براي كسي كه قادر باشد قبل از روز قرباني است و براي كسي كه قادر نيست بعد از ايام تشريق يعني يازده و دوازده و سيزدهم ماه است و اگر كسي در اين ايام هم قدرت بر روزه گرفتن نيافت بايد پس از مراجعت به وطن آن را بگيرد و ظرف هفت روز ديگر بعد از مراجعت از مكه است، چون ظاهر جمله: «اِذا رَجَعْتُمْ - وقتي برگشتيد،» همان برگشتن به وطن است، وگرنه مي‌فرمود: در حال برگشت.

«تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ...،» يعني سه روز در حج و هفت روز در مراجعت، ده روز كامل است و اگر عدد هفت را مكمل عدد ده خوانده نه متمم آن، براي اين بود كه بفهماند هر يك از سه روز و هفت روز حكمي مستقل و جداگانه دارد، كه بيانش در فرق ميان دو كلمه تمام و كمال در اول آيه گذشت.
پس معلـوم شـد كـه روزه سـه روز عملـي است تام في نفسـه و اگـر محتـاج بـه هفت روز اسـت مـحتـاج در كـامـل بـودنـش هسـت، نـه در تـمـاميتـش.(1)

1- الميـــــــزان ج: 2، ص: 115.

«ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرام،» يعني حكم نامبرده در باره تمتع به عمره تا حج، براي غير اهل مكه است، يعني براي كسي است كه بين خانه و زندگي او و بين مسجدالحرام (البته بنابر تحديدي كه روايات كرده،) بيش از دوازده مايل فاصله باشد و كلمه اهل به معناي خواص آدمي از زن و فرزند و عيال است: و اگر از مردم دور از مكه تعبير فرموده به كسي كه اهلش حاضر در مسجدالحرام نباشد، در حقيقت لطيف‌ترين تعبيرات را كرده، چون در اين تعبير به حكمت تشريع تمتع كه همان تخفيف و تسهيل است اشاره فرموده است:

توضيح اينكه: مسافري كه از بلاد دور به حج - كه عملي است شاق و توأم با خستگي و كوفتگي در راه - مي‌آيد احتياج شديد به استراحت و سكون دارد و سكون و استراحت آدمي تنها نزد همسرش فراهم است و چنين مسافري در شهر مكه خانه و خانواده

ندارد، لذا خداي‌تعالي دو رعايت در باره او كرده، يكي اينكه اجازه داده بعد از مناسك عمره از احرام درآيد و دوم اينكه براي حج از همان مكه محرم شود و ديگر مجبور به برگشتن به ميقات نشود.

خواننده محترم توجه فرمود كه جمله دال بر تشريع متعه همين جمله است، يعني جمله: «ذلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ ...،» نه جمله «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَي الْحَجِّ ...،» و جمله نامبرده كلامي است مطلق، نه به وقتي از اوقات مقيد است و نه به شخصي از اشخاص و نـه بـه حـالي از احــوال.

«وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ شَديدُ الْعِقابِ!»

اينكه در ذيل آيه چنين تشديد بالغي كرده، با اينكه صدر آيه چيزي به جز تشريع حكمي از احكام حج را نداشت، به ما مي‌فهماند كه مخاطبين اشخاصي بوده‌اند كه از حال ايشان انتظار مي‌رفته حكم نامبرده را انكار كنند و يا در قبول آن توقف كنند و
(98) حج
اتفاقا مطلب از همين قرار بود، براي اينكه از ميان همه احكام كه در دين تشريع شده، خصوص حج، از سابق يعني از عصر ابراهيم خليل اللّه عليه‌السلام در بين مردم وجود داشته و معروف بوده و دلهاشان با آن انس و الفت داشت و اسلام اين عبادت را تقريبا به همان صورتي كه از سابق داشته امضاء كرد و تا اواخر عمر رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به همان صورت بود و تغيير دادن احكام آن بخاطر همان انس و الفت مردم كار بسيار مشكلي بود و حتما با انكار و مخالفت مواجه مي‌گرديد و بطوريكه از روايات هم برمي‌آيد در دل بسياري از آنان مقبول واقع نمي‌شد بدين جهت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله ناگزير بود خود آنان را مخاطب قرار دهد و بر ايشان بيان كند، كه حكم تازه‌اي كه رسيده از ناحيه خداست و حكم‌راني فقط كار خداوند است و او هر چه بخواهد حكم مي‌كند و حكمي كه كرده عمومي است و احدي از آن مستثنا نيست، نه هيچ پيغمبري و نه امتي!
«وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ شَديدُ الْعِقابِ!» (99)
و اين نكته باعث شد كه در آخر آيه با تشديد بليغ امر به تقوا نموده، از عقاب خداي سبحان زنهار دهد.(1)

«الحج اشهر مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فيهِنَ‌الْحَجَّ فَلارَفَثَ وَ لافُسُوقَ وَ لاجِـــدالَ فِـــي الْـحَــجِّ...»
«حج در چند ماه معين انجام مي‌شود پس اگر كسي در اين ماهها به احرام حج درآمد ديگر با زنان نياميزد و مرتكب دروغ و جدال نشود كه اينگونه كارها در حج نيست....» (197 / بقره)
زمان حج: زمان حج نزد اين قوم (يعني عرب) ماههاي معلومي است و سنت
1- الـميــــزان ج: 2، ص: 115.
(100) حج
(يعني روايات) آن را معين كرده، كه عبارت است از شوال و ذي‌القعده و ذي‌الحجه. فرض حج: به اين معنا است كه با شروع در عمل حج اين عمل را بر خود واجب سازد، چون به حكم آيه شريفه: «وَ اَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّهِ ...،» (196 / بقره) شروع در اين عمل باعث مي‌شود كه اتمامش بر آدمي واجب گردد.
رَفْث: به معناي هر عملي است كه در عرف تصريح به نام آن نمي‌كنند بلكه هر وقت بخواهند نام آن را ببرند، به كنايه مي‌برند، مانند عمل زناشوئي.
فُسُوق: به معناي خارج شدن از طاعت خدا است.
جِدال: به معناي ستيزگي كردن و لجبازي در گفتار و بحث است.
ليكن سنت رفث را تفسير كرده به جماع و فسوق را به دروغ و جدال را به گفتن: نه به خدا و بله به خدا.
«وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ‌اللّهُ ...،» اين جمله خاطرنشان مي‌سازد كه اعمال از
زمان حج و محرمات آن (101)
خداي‌تعالي غايب و پنهان نيست و كساني را كه مشغول به اطاعت خدايند دعوت مي‌كند به اينكه در حين عمل از حضور قلب و از روح و معناي عمل غافل نمانند و اين دأب قرآن كريم است كه اصول معارف را بيان مي‌كند و قصه‌ها را شرح داده شرايع و احكام را ذكر مي‌كند و در آخر همه آنها موعظه و سفارش مي‌كند، تا علم از عمل جدا نباشد، چون علم بدون عمل در اسلام هيچ ارزشي ندارد و بهمين جهت دعوت نامبرده را با جمله: «وَ اتَّقُونِ يا اوُلِي الْاَلْبابِ،» ختم كرد و در اين جمله برخلاف اول آيه كه مردم غايب فرض شده بودند، مخاطب قرار گرفتند و اين تغيير سياق دلالت مي‌كند بر كمال اهتمام خداي‌تعالي به اين سفارش و اينكه تقوا وسيله

تقرب و وظيفه‌اي است حتمي و متعين.[1]

1- الـميـــــــزان ج: 2، ص: 116.

(102) حج

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ!» (198 / بقره)
اين آيه شريفه مي‌خواهد بفرمايد: در خلال انجام عمل حج دادوستد حلال است، چيزي كه هست از بيع و دادوستد تعبير فرموده به طلب فضل پروردگار و اين تعبير در سوره جمعه نيز آمده، آنجا كه مي‌فرمايد: «يا اَيُّهَاالَّذينَ امَنُوا اِذا نُودِيَ لِلصَّلوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلي ذِكْرِ اللّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ - تا آنجا كه مي‌فرمايد - فَاِذا قُضِيَتِ الصَّلوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الاَْرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ!» (9 و 10 / جمعه) چون در اين دو آيه نخست از دادوستد تعبير به بيع كرده و سپس از همان تعبير به طلب رزق خدا نموده و بهمين جهت است كه در سنت نيز ابتغاي از فضل خدا در آيه مورد بحث به بيع تفسير

شده، پس آيه دليل بر اين است كه دادوستد در خلال عمل حج مباح و جايز است.(1)

وقوف در عرفات و مشعرالحرام

«فَاِذا اَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ!» (198 / بقره) اَفَضْتُم به معناي بيرون شدن دسته جمعي عده‌اي است از محلي كه بودند، پس آيه دلالت دارد بر اينكه وقوف به عرفات هم واجب است، همچنانكه وقوف به مشعرالحرام كه همان مـزدلـفـــه بـاشــد واجـب اسـت.

1و2- الـمـيــــزان ج: 2، ص: 117.

(104) حج

«وَ اذْكُـرُوهُ كَما هَديكُمْ ...،» يعني بياد خدا بيفتيد البته يادي كه با نعمت (هدايت او شما را) برابر و مانند باشد، چون شما قبل از اينكه او هدايتتان كند از گمراهان بوديد.(2)

«ثُمَّ اَفيضُوا مِنْ حَيْثُ اَفاضَ النّاسُ!» (199 / بقره)
ظاهر اين آيه مي‌رساند كه افاضه بر طبق سنت ديرينه‌اي كه قريش داشتند واجب است و مي‌خواهد مخاطبين را در اين سنت ملحق به نياكانشان كند. بنابراين آيه شريفه با روايتي كه مي‌گويد: قريش و هم‌سوگندانشان كه به عرف محلي حمس ناميده مي‌شدند، وقوف به عرفات نمي‌كردند، بلكه تنها به مزدلفه وقوف مي‌كردند و منطقشان اين بود كه ما اهل حرم نبايد از حرم خدا دور شويم، خداي‌تعالي در آيه بالا دستورشان داد كه شما هم مانند ساير مردم كوچ كنيد، از همانجائي كه آنان كوچ مي‌كنند، يعني از عرفات، منطبق مي‌شود و بنابراين ذكر اين حكم بعد از جمله «فَاِذا اَفَضْتُـمْ مِنْ عَرَفاتٍ ...،» و به كار بردن كلمه (ثم) كه بعديت را مي‌رساند، در آن جـمله براي ايـن است كه تـرتيب ذكري را رعايت كرده باشد و در حقيقت گفتار به

منزله استدراك است و معنايش اين است كه احكام حج اينهائي بود كه ذكر شد، چيزي كه هست بر شما واجب است كه در كوچ كردن مانند ساير مردم از عرفات كـوچ كنيـد، نـه از مـزدلفـه ! (1)

«فَـاِذا قَـضَيْـتُمْ مَـناسِكَـكُمْ فَـاذْكُرُوا الـلّهَ كَـذِكْرِكُمْ ابـاءَكُـمْاَوْ اَشَـدَّ ذِكْـرا!»
«پس هر گاه مناسك خود را تمام كرديد خدا را ياد آريد آنطور كه در جاهليت بعد از تمام شدن مناسك پدران خود را ياد مي‌كرديد بلكه بيشتر از آن !» (200 / بـقـره)
اين آيه شريفه دعوت به ذكر خدا مي‌كند و در اين دعوت مبالغه نموده و مي‌فرمايد:
1- الـميـــــــــــــزان ج: 2، ص: 118.

جا دارد كه حاجي حداقل خدا را به قدر پدران خود به خاطر بياورد و بلكه بيشتر، براي اينكــه نعمـت خـدا نسبت به او كه به حكم آيه: «وَ اذْكُرُوهُ كَما هَديكُمْ،» (198 / بقره) همــان نعمـت هـدايـت اسـت، بـزرگتــر از نعمتي است كه پــدران به آدمي داده‌انــد.
«اَوْ اَشَدَّ ذِكْرا،» در اين جمله ذكر را متصف به شدت كرده، چون ذكر همانطور كه از نظر كميت و مقدار متصف به كثرت مي‌شود، همچنانكه در جاي ديگر فرموده: «وَالذّاكِرينَ اللّهَ كَثيرا،» (35 / احزاب) همچنين از نظر كيفيت متصف به شدت مي‌شود چون ذكر، به معناي واقعيش منحصر در ذكر لفظي نيست بلكه امري است مربوط به حضور قلب و لفظ را هم اگر ذكر مي‌گويند، از اين جهت است كه لفظ از معناي قلبي و ياد دروني حكايت مي‌كند.
و چون چنين است هم اتصافش به كثرت از نظر موارد صحيح است، چون معنايش ياد خدا در غالب حالات است، همچنانكه فرمود: «اَلَّذينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِياما وَ قُعُودا وَ

عَلي جُنُوبِهِمْ،» (191 / آل عمران) و هم اتصافش به شدت در پاره‌اي از موارد صحيح است و چون مورد آيه بطوريكه از آن استفاده مي‌شود موردي است كه آدمي را از خدا بي‌خبر مي‌كند و ياد خدا را از دل مي‌برد، لذا مناسب‌تر آن بود ذكر را كه بدان امر مي‌فــرمــايــد به شــدت توصيف كنــد، نــه بــه كثــرت و مطلــب روشــن اســت.(1)

«رَبَّـنا اتِـنا فِـي الـدُّنْيـا حَـسَنَةً وَ فِـي الْاخِرَةِ حَـسَنَةً وَ قِـنا عَـذابَ الـنّارِ،» «بعضي از مردم مي‌گويند: پروردگارا در همين دنيا به ما حسنه بده ولي در آخرت هيچ بهره‌اي ندارند و بعضي از آنان مي‌گويند: پروردگارا به ما هم حسنه در دنيا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ كن! ايشان از آنچه

1- الـميـــــزان ج: 2، ص: 118.

كرده‌اند نصيبي خواهند داشت و خدا سريع‌الحساب است.» (200 تا 202 / بقره)

اين جمله تفريع است بر جمله «فَاذْكُرُوا اللّهَ كَذِكْرِكُمْ اباءَكُمْ،» (200 / بقره) و مراد از ناس مطلق افراد انسان اعم از مؤمن و كافر است چه كافر كه به غير از پدران خود بياد كس ديگر نيست و جز افتخارات دنيوي را نمي‌خواهد و جز دنيا نمي‌طلبد و كاري به آخرت ندارد و چه مؤمن كه جز آنچه نزد خداست نمي‌جويد و اگر هم چيزي از امور دنيا را بخواهد چيزي است كه باز مورد رضاي پروردگارش (و وسيله كسب رضاي او است،) و بنابراين پس اينكه فرمود: بعضي از مردم مي‌گويند منظور گفتن به زبان قال نيست، بلكه گفتن به زبان حال است و معناي آيه اين است كه: بعضي از مردم نمي‌خواهند مگر دنيا را و اينان در آخرت هيچ نصيبي ندارند، بعضي هم هستند كه نمي‌جويند مگر آنچه را كه مايه رضا و خوشنودي پروردگارشان باشد، چه در دنيا چه در آخرت: اينان از آخرت هم نصيب دارند.

اينكه ميان جمله: «وَ ما لَهُ فِي الْاخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ،» (200 / بقره) و جمله: «اُولئِكَ لَهُمْ نَصيبٌ مِمّا كَسَبُوا،» (202 / بقره) مقابله انداخته، اين معنا را مي‌فهماند كه اعمال طايفه اول كه فقط دنيا را مي‌خواهند باطل و بي‌نتيجه است، به خلاف دسته دوم كه از آنچه مـي‌كند بهره مي‌برند.(1)

ايام تشريق

«وَاذْكُـرُوا الـلّهَ فـي اَيّـام مَـعْدُوداتٍ!» (203 / بقره)
ايام معدودات همان ايّام تشريق يعني يازدهم و دوازدهم و سيزدهم ذي‌الحجه است. دليل بر اينكه مراد ايام بعد از دهه ذي‌الحجه است اين است كه حكم يادآوري خدا در ايام معدودات را بعد از فراغ از بيان اعمال حج ذكر فرمود و دليل بر اينكه مراد سه روز

1- الـمـيــــزان ج: 2، ص: 119.

(110) حج

بعد از دهه ذي‌الحجه است، اين است كه دنبالش مي‌فرمايد: «فَمَنْ تَعَجَّلَ في يَوْمَيْنِ ...،» چون تعجيل در دو روز وقتي فرض دارد كه ايام سه روز باشد، يك روز روز كوچ باشد و در دو روز هم عجله كند، اين مي‌شود سه روز و اتفاقا در روايات هم ايـام مـعدودات به هـمين سه روز كه گـفتيم تفسير شده است.(1)

«فَـمَنْ تَـعَجَّلَ فـي يَوْمَيْنِ فَلا اِثْمَ عَـلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا اِثْمَ عَـلَيْهِ لِمَنِ اتَّـقي!»
«كسي كه عمل حج را تمام كرده، گناهانش بخشوده شده است، چه اينكه در آن دو روز تعجيل كند و چه اينكه تأخير كند.» (203 / بقره)
اينكه در هر دو جا فرمود: «لا اِثْمَ عَلَيْهِ» جنس اثم و گناه را از حاجي نفي مي‌كند، بخشيده شدن گناهان حاجي (111)
1- الـميـــــزان ج: 2، ص: 120.
و هيچگونه قيدي هم در كلام نياورده است. و از اينجا روشن مي‌شود كه آيه شريفه در مقام بيان تخيير ميان تأخير و تعجيل نيست نمي‌خواهد بفرمايد حاجي مخير است بين اينكه تأخير كند و يا تعجيل، بلكه منظور بيان اين جهت است كه گناهان او آمرزيده شده، چه تأخير كند و چه تعجيل.
و امــا اينكــه فــرمــود: «لِمَنِ اتَّقي» منظــور اين نيســت كه تعجيل و تأخير را بيان كند، مراد اين است كه حكم نامبرده مخصوص مردم با تقوا است، اما كساني كه تقــوا نــدارنــد ايــن آمــرزش را نــدارنـد.
و معلوم است كه بايد اين تقوا پرهيز از چيزي باشد كه خداي سبحان در حج از آن نهي كرده و نه از آن را از مختصات حج قرار داده، پس برگشت معنا به اين مي‌شود كه حكم نامبرده تنها براي كسي است كه از محرمات احرام و يا از بعضي از آنها پرهيز كرده باشد و اما كسي كه پرهيز نكرده، واجب است در منا بماند و مشغول ذكر خدا در
(112) حج
ايام معدودات باشد و اتفاقا اين معنا در بعضي از روايات وارده از ائمه اهل بيت عليهم‌السلام هم آمده است.
«وَاتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ!»
در اين جمله كه خاتمه كلام است امر به تقوا مي‌كند و مسأله حشر و مبعوث شدن در قيامت را تذكر مي‌دهد، چون تقوا هرگز دست نمي‌دهد و معصيت هرگز اجتناب نمي‌شود، مگر با يادآوري روز جزاء همچنانكه خود خداي‌تعالي فرمود: «اِنَّ الَّـذينَ يَضِلُّونَ عَـنْ سَبيلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ.» (26 / ص)
و در اينكه از ميان همه اسماء قيامت كلمه حشر را انتخاب نموده و فرمود: «اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،» اشاره لطيفي است به حشري كه حاجيان دارند و همه در منا و عرفات يكجا جمع مي‌شوند و نيز اشعار دارد به اينكه حاجي بايد از اين حشر و از اين افاضه و كوچ كردن به ياد روزي افتد كه همه مردم به سوي خدا محشور مي‌شوند: «فَلَمْ

نُغـــادِرْ مِنْهُــمْ اَحَــدا !» - و خــداونــد احــدي را از قلــم نمـي‌انــدازد!
(47 / كهــف).(1)

در كافي از حلبي از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله چون خواست حجةالاسلام را بجا آورد، چهار روز از ذي‌القعده مانده بيرون آمد، تا به مسجد شجره رسيد و در آنجا نماز خواند، سپس مركب خود را براند، تا به بيدا رسيد، در آنجا محرم شد و لبيك حج گفت و صد رأس بُدنه با خود حركت داد، مردم هم‌همگي احرام به حج بستند و احدي نيت عمره نكرد و تا آن روز اصلاً نمي‌فهميدند متعه در حج چيست؟ تا آنكه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله وارد مكه شد، طواف خانه را انجام داد، مردم هم با او طواف

1- الـميـزان ج: 2، ص: 120.

كردند، سپس نزد مقام دو ركعت نماز خواند و دست به حجرالاسود ماليد، سپس فرمود: من ابتدا مي‌كنم به آنچه خداي عز و جل ابتدا كرده بود، پس به صفا آمد و سعي را از صفا شروع كرد و هفت نوبت بين صفا و مروه سعي نمود، همينكه سعيش در مروه خاتمه يافت به خطبه ايستاد و مردم را دستور داد تا از احرام در آيند و حج خود را عمره قرار دهند و فرمود اين چيزي است كه خداي عز و جل مرا بدان امر فرموده، مردم مُحلّ شدند و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اگر من در اين باره پيش‌بيني مي‌داشتم مي‌دانستم چنين دستوري مي‌رسد، خود من نيز مانند شما بُدنه با خود نمي‌آوردم، ولي چون آورده‌ام نمي‌توانم حج تمتع كنم، براي اينكه خداي عز و جل فرموده: «وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتّي‌يَبْلُغَالْهَدْيُ مَحِلَّهُ - يعني سر نتراشيد و از احرام در نيائيد، تا آنكه هدي به جاي خودش كه همان مِنا است برسد.» (196 / بقره) سُراقة بن جُعْثَم كَناني عرضه داشت امروز تازه دين خود را شناختيم مثل اينكه همين امروز به دنيا آمده‌ايم، حال به ما خبر بده آيا اين حكم مخصوص امسال ما است، يا براي هر ساله است؟ رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود نه، براي ابد حكم همين است....

در كافي از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده كه در پاسخ كسي كه پرسيد اگر متمتع گوسفند نيافت چه كند؟ فرمود: قبل از روز هشتم و روز عرفه را روزه بگيرد، شخصي پرسيد: حال اگر در همان ترويه كه روز هشتم است تازه از راه رسيده باشد چه كند؟ فرمود: سه روز بعد از ايام تشريق، روزه بگيرد شخصي پرسيد: حال اگر شتربانش مهلت نداد كه در مكه بماند و اين سه روز روزه را انجام دهد چه كند؟ فرمود: روز حصبه و دو روز بعدش روزه بگيرد، پرسيدند: روز حصبه كدام است؟ فرمود: روزي

که کوچ مي‌کند، پرسيدند: آيا روزه بگيرد در حالي که مسافر است؟ فرمود: بله مگر در روز عرفه مسافر نبود؟ ما اهل بيت فتوامان اين است و دليلمان هم قرآن است که مي‌فرمايد: «فَصِيامُ ثَلاثَةِ اَيّامٍ فِي الْحَجِّ،» (196 / بـقره) و مـنظورش در ذي‌الحجه است.
(116) حج
در تفسير عياشي از آن جناب روايت کرده که فرمود: او از حج بر مي‌گردد در حالي که گناهانش آمرزيده شده، البته خداي‌تعالي گناه کسي را مي‌آمرزد که تقوا داشته باشد. و از امام باقر عليه‌السلام روايت آورده که در معناي جمله: «لِمَنِ اتَّقي ...،» فرمود: يعني کسي که از رفث و فسوق و جدال و ساير محرماتي که خداي‌تعالي بر محرم حرام کرده اجتناب کند. (1)
1- الـميــزان ج: 2، ص: 122.
جزئياتي از تشريع حج در روايات (117)
(118)

فصل چهارم :متعه و تمتع

در اَلدُّرُّالْمَنْثور است كه حاكم (وي حديث را صحيح دانسته،) از طريق مجاهد و عطا از جابر روايت كرده كه گفت: در بين مردم بگومگو زياد شد، (گويا منظور بگومگوي در باره حج بوده،) تا آنكه بيش از چند روز به تمام شدن اعمال حج نماند، كه دستور يافتيم از احرام درآئيم از در تعجب به يكديگر مي‌گفتيم: چطور ممكن است شخصي كه براي عبادت به حج آمده احرام ببندد: در حالي كه يك ساعت قبلش مني از عورتش مي‌چكيده؟ اين اعتراض به گوش رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله رسيد لاجرم به خطبه ايستاد و فرمود:
(119)
هان اي مردم آيا مي‌خواهيد به خداي‌تعالي چيز ياد بدهيد؟ بخدا سوگند علم من از همه شما به خدا بيشتر است و بيشتر از شما از او پروا دارم، من اگر جلوتر مي‌فهميدم آنچه را كه بعدا فهميدم هرگز قرباني با خود سوق نمي‌دادم و مثل همه مردم از احرام در مي‌آمدم، بنابراين هر كس كه براي عمل حج با خود قرباني نياورده سه روز در حج و هفت روز در مراجعت به خانه‌اش روزه بگيرد و هر كس توانست در همينجا قرباني تهيه كند آنرا ذبح كند و ما به ناچار يك شتر را به نيت هفت نفر قرباني مي‌كرديم چون قرباني يافت نمي‌شد.
عطا اضافه كرده كه ابن عباس هم گفته كه چون قرباني يافت نمي‌شد رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله گوسفندان خود را ميان اصحابش تقسيم كرد و به سعد بن ابي وقاص يك تيس (بز نر) رسيد كه به نيت خودش به تنهائي سر بريد.
و در سنن بيهقي از مسلم از ابي نضره از جابر روايت شده كه گفت: به او گفتم
(120) حج
عبداللّه بن زبير از حج تمتع نهي مي‌كند و عبداللّه بن عباس به آن امر مي‌كند، تكليف چيست؟ كدام درست مي‌گويند؟ گفت: احاديث به دست من در بين مردم منتشر مي‌شود، خلاصه متخصص اين فن منم و من و همه مسلمانان در عهد رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و عهد ابي بكر حج تمتع مي‌كرديم، تا آنكه عمر به خلافت رسيد، وي به خطبه ايستاد و گفت: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله همين رسول و قرآن همين قرآن است و در عهد رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله دو تا متعه حلال بود، ولي من از اين دو عمل نهي مي‌كنم و مرتكبش را عقاب هم مي‌نمايم، يكي متعه زنان است كه اگر به مردي دست پيدا كنم كه زني را براي مدتي همسر خود كرده

باشد، او را سنگسار مي‌كنم و زنده زنده در زير سنگريزه‌ها دفن مي‌سازم و ديگري متعه حج.
و در سنن نسائي از ابن عباس روايت شده كه گفت: از عمر شنيدم مي‌گفت: به خدا سوگند من شما را از متعه نهي مي‌كنم، هرچند كه در كتاب خدا هم آمده است،
آيات تشريع احكام تمتع و عمره (121)
و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله هم آن را انجام داده و منظور عمر در اينجا متعه حج بود.(1)

روايات مربوط به حج تمتع بسيار زياد است، ولي ما در بالا به آن مقدار كه در غرض ما دخالت دارد اكتفا كرديم و غرض ما بحث تفسيري پيرامون نهي از متعه در حج است، چون در باره اين نهي از دو نظر مي‌شود بحث كرد، يكي اينكه نهي‌كننده (يعني عمر) حق داشته كه چنين نهيي بكند يا نداشته؟ و اگر نداشته آيا معذور بوده يا نه؟ اين بحث از غـرض ما و از مـسؤوليت اين كـتاب خـارج است.

نظر دوم اين است كه روايات نامبرده احيانا به آيات كتاب و ظاهر سنت استدلال

1- الـميــــزان ج: 2، ص: 129.

(122) حج

كرده مي‌خواهيم بدانيم اين استدلالها صحيح است يا نه؟ و اين در مسؤوليت اين كتاب و سنخ بحث ما در اين كتاب است. لذا مي‌گوئيم در اين روايات از چند طريق بر نـهي عمر از متـعه حـج استـدلال شـده است:

اولين استدلال : استدلال به اينكه آيه: «وَ اَتِمُّـوا الْحَـجَّ وَ الْعُمْـرَةَ لِلّـهِ،» (196 / بقره) بر آن دلالت دارد و حاصلش اين است كه آيه نامبرده عموم مسلمين را مأمور كرده به اينكه حج را تمام و عمره را تمام كنند و آيه‌اي كه حج تمتع را تشريع كـرده مـخصـوص رسـول خــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله اسـت.

و اين استدلال به هيچ وجه درست نيست، چون خواننده عزيز در تفسير آيه نامبرده توجه فرمود كه گفتيم: اين آيه بيش از اين دلالت ندارد كه اتمام حج و عمره واجب است و كسي كه بايد اين عبادت را انجام دهد نمي‌تواند در وسط آن را قطع كند، به دليل اينكه دنبالش مي‌فرمايد: «فَـاِنْ اُحْصِـرْتُم،» و اما اينكه آيه شريفه دلالت داشته باشد بر اينكه

تحليلي از روايات مربوط به نهي عمر (123)

مسلمانان بايد عمره را جداي از حج بياورند و متصل آوردنش تنها مخصوص به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و يا به آن جناب و همراهانش بوده كه در آن سال يعني در حجةالوداع در خـدمتـش بـوده‌انـد، ادعـائي اسـت كــه اثبـاتش از خـرط القتـاد مشكـل‌تــر اسـت.

دومين استدلال : اما اينكه استدلال كرده‌اند به اينكه نهي از تمتع در حج موافق با كتاب و سنت است.

در پاسخ مي‌گوئيم كتاب خدا همانطور كه قبلاً خاطرنشان كرديم بر خلاف اين گفتار دلالت دارد و اما اينكه گفتند ترك حج تمتع پيروي از سنت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله است كه فرمود: محرم از احرام در نمي‌آيد مگر

وقتي كه قربانيش ذبح شود، در پاسخ مي‌گوئيم:
اولاً اين گفتار درست برخلاف فرموده رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله است، كه در رواياتي ديگر آمده و بعضي از آنها گذشت، كه به صراحت فرمود: اين مخصوص كساني است كه از ميقات با خود قرباني آوردند.

ثانيا اينكه: روايات تصريح دارد بر اينكه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله خودش اين عمل را بجا آورد، يعني اول احرام بست به عمره و سپس بار ديگر احرام بست به حج و نيز تصريح دارد بر اينكه آن جناب به خطبه ايستاد و فرمود: اي مردم آيا مي‌خواهيد خدا را چيز بياموزيد...؟
سومين استدلال : و اما اين استدلال كه گفتند: تمتع باعث مي‌شود كه حج (يكي از باشكوه‌ترين مراسم اسلامي) صورتي به خود بگيرد كه با معنويت آن سازگار نيست، چون به حاجي اجازه مي‌دهد در بين عمل خوشگذراني كند، از زنان كام بگيرد و از بوي خوش و لباس‌هاي فاخر استفاده كند و اين استدلال از روايت احمد از ابي موسي استفاده مي‌شود، آنجا كه عمر گفت: درست است كه حج تمتع سنت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله است و ليكن من مي‌ترسم مردم در بين عمل حج زير درختان اراك با زنان خود درآميزند و آنگاه وقتي احرام حج ببندند كه آب غسل جنابت از سر و رويشان بچكد، اين

بود گفتار عمر و نيز از بعضي روايت‌هاي ديگر كه در آن از عمر نقل شده كه گفت: من مي‌دانم كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و اصحابش حج تمتع را بجا آوردند و ليكن من شخصا دوست نمي‌دارم كساني كه به زيارت خانه خدا مي‌آيند با زنان درآميزند، آنگاه براي حج احرام ببندند، در حالي كه آب غسل از سر و رويشان بچكد، اين نيز گفتار عمر بود، كه صريحا اجتهادي است در مقابل نص، چون خداي‌تعالي و رسول گراميش بر مسأله حج تمتع تصريح كرده‌اند و خدا و رسولش بهتر مي‌دانند كه تشريع حكم حج تمتع ممكن است به اينجا منجر شود، كه مسلمين رفتاري را بكنند كه عمر آن را دوست نمي‌دارد و بلكه از آن مي‌ترسد و با وجود چنين تصريحي ديگر جاي اجتهاد نيست. و از عجائب امور اين است كه در متن آيه‌اي كه حج تمتع را تشريع كرد همان چيزي كه عمر از آن مي‌ترسيد و از آن كراهت داشت آمده، مي‌فرمايد: «فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَي الْحَجِّ - كسي كه با آوردن عمره تا انجام حج لذت‌گيري كند، بايد قرباني كند.»

بطوريكه ملاحظه مي‌فرمائيد قرآن كريم نام اين قسم حج را حج تمتع يعني (حج لذت‌گيري) نهاده، چون تمتع جز اين نيست كه زائر خانه خدا بتواند از آنچه كه در احرام بر او حرام بود يعني از التذاذ با بوي خوش و با آميزش با

زنان و پوشيدن لباس و غيره، بهــره‌مند شود و اين عينــا همان است كه عمــر از آن مي‌تــرسيد و كراهت مي‌داشت.
و از اين عجيب‌تر اينكه وقتي آيه شريفه نازل شد اصحاب به خدا و رسول اعتراض كردند و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله امر فرمود تا به عين همان چيزي كه سبب نهي بود تمتع ببرند. توضيح اينكه وقتي اين دستور صادر شد، بطوريكه در روايت در الدرالمنثور از حاكم از جابر آمده مردم گفتند، آيا براي عمل حج در حالي به سوي عرفه روانه شويم كه مني از عورتهاي ما مي‌چكد، اين سخن به گوش رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله رسيد بلادرنگ به خطبه ايستاد و در خطبه‌اش گفتار مردم را رد نموده، براي بار دوم دستور داد تمتع كنند، همانطور كه بار اول آن را بر ايشان واجب كرده بود.
تحليلي از روايات مربوط به نهي عمر (127)
چهارمين استدلال : و اما استدلال ديگري كه كرده‌اند و بطوريكه در روايت سيوطي از سعيد بن مسيب آمده كه گفته‌اند: (حكم تمتع در حج باعث تعطيل شدن بازارهاي مكه است و مردم مكه نه زراعتي دارند و نه دامي، بهار كار مردم مكه همان موقعي است كه حاجيان به مكه و بر آنان وارد مي‌شوند،) استدلال درستي نيست، چون اجتهادي است در مقابل نص علاوه بر اينكه خود خداي‌تعالي در كلام مجيدش نظير اين استدلال را رد نموده، آنجا كه فرمان داده بود: از اين پس مشركين حق ندارند به مسجدالحرام در آيند، چون مشرك نجس است و فرموده بود: «يآ اَيُّهَا الَّذينَ ءَامَنُوآا اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَعامِهِمْ هذا وَ اِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنيكُمُ اللّهُ، مِنْ فَضْلِهآ اِنْ شآءَ اِنَّ اللّهَ عَليـمٌ حَكيـمٌ،» (29 / بقره) چون ممنوعيت مشركين از ورود به مسجدالحرام و قهرا از ورود به مكه معظمه نيز مستلزم كسادي بازار مكه بوده و مع ذلك آيه شريفه اين محذور خيالي را رد نموده مي‌فرمايد: اگر از فقر
(128) حج
مي‌ترسيــد بـدانيـد كـه به زودي خداي‌تعالي به فضل خود شما را بي‌نياز مي‌كند....(1)

و اما اينكه استدلال كردند به مسأله ولايت و اينكه عمر در نهي از تمتع از حق ولايت خودش استفاده كرد، چون خداي‌تعالي در آيه «أَطيعُوا اللّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ،» (59 / نساء) اطاعت اولي‌الامر را هم مانند اطاعت خدا و رسول واجب كرده، استدلال درستي نيست، براي اينكه ولايتي كه آيه شريفه آن را حق اولي‌الامر (هر كه هست) قرار داده، شامل اين مورد نمي‌شود، چون اولي‌الامر حق نـدارد احكام خـدا را زيـر و رو كند....

1- الميزان ج: 2، ص: 133.

و قرآن كريم تصريح كرده به اينكه كتابي است نسخ‌ناشدني و احكامش به همان حال كه هست تا قيامت خواهد ماند و فرمود: «وَ اِنَّهُ لَكِتابٌ عَزيزٌ لا يَأْتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِه تَنْزيلٌ مِنْ حَكيمٍ حَميدٍ.» (42 / فصلت)

و اين آيه مطلق است و به اطلاقش شامل بطلان به وسيله نسخ نيز مي‌شود، پس به حكم اين آيه آنچه كه خدا و رسولش تشريع كرده‌اند و هر قضائي كه رانده‌اند، پيرويش بر فرد فرد امـت واجب است، خواه اولي‌الامر باشد يا نه!

از اينجا روشن مي‌شود كه جمله «اَطيعُوااللّهَ وَ اَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ،» حق اطاعتي كه براي اولي‌الامر قرار مي‌دهد، اطاعت در غير احكام است، پس به حكم هر دو آيه، اولي‌الامر و ساير افراد امت در اينكه نمي‌توانند احكام خدا را زير و رو كنند يكسانند.

بلكه حفظ احكام خدا و رسول بر اولي‌الامر واجب است و اصولاً اولي‌الامر كساني

هستند كه احكام خدا به دستشان امانت سپرده شده، بايد در حفظ آن بكوشند. پس حق اطاعتي كه براي اولي‌الامر قرار داده اطاعت اوامر و نواهي و دستوراتي است كه اولي‌الامر به منظور صلاح و اصلاح امت مي‌دهد البته با حفظ و رعايت حكمي كه خدا در خصوص آن واقعه و آن دستور دارد.

مانند تصميم‌هائي كه افراد عادي براي خود مي‌گيرند، مثلاً با اينكه خوردن و نخوردن فلان غذا برايش حلال است، تصميم مي‌گيرد بخورد و يا نخورد، حاكم نيز گاهي صلاح مي‌داند كه مردم هفته‌اي دو بار گوشت بخورند و يا با آنكه خريد و فروش براي افراد جايز است فردي تصميم مي‌گيرد اين كار را

بكند و يا تصميم مي‌گيرد نكند، حاكم نيز گاهي صالح مي‌داند مردم از بيع و شرا اعتصاب كنند و يا آن را توسعه دهند. و يا با اينكه بر فرد فرد جايز است وقتي كسي در ملك او با او نزاع مي‌كند به حاكم شرع مراجعه كند و هم جايز است از دفاع صرفنظر كند، اولي‌الامر نيز گاهي مصلحت مي‌داند

كه از حقي صرفنظر كند و گاهي صلاح را در اين مي‌داند كه آن را احقاق نمايد. پس در همه اين مثالها فرد عادي و يا اولي‌الامر صلاح خود را در فعلي و يا ترك فعلي مي‌داند و حكم خدا به حال خود باقي است.

و همچنانكه يك فرد نمي‌تواند شراب بنوشد و ربا بخورد و مال ديگران را غصب نموده ملكيت ديگران را ابطال كند، هرچند كه صلاح خود را در اينگونه كارها بداند، اولي‌الامر نيز نمي‌تواند به منظور صلاح كار خود احكام خدا را زير و رو كند، چون اين عمل مزاحم با حكم خداي‌تعالي است، آري اولي‌الامر مي‌تواند در پاره‌اي اوقات از حدود و ثغور كشور اسلامي دفاع كند و در وقت ديگر از دفاع چشم بپوشد و در هر دو حال رعايت مصلحت عامه و امت را بكند و يا دستور اعتصاب عمومي و يا انفاق عـمومي و يـا دسـتورات ديگري نـظير آن بـدهد.

اگر جايز بود كه ولي مسلمين در احكام شرعي دست بيندازد، هر جا صلاح ديد آن را

بردارد و هر جا صلاح ديد كه حكم ديگري وضع و تشريع كند، در اين چهارده قرن يك حكم از احكام ديني باقي نمي‌ماند، هر ولي امري كه مي‌آمد چند تا از احكام را برمي‌داشت و فاتحه اسلام خوانده مي‌شد و اصولاً ديگر معنا نداشت بفرمايند احكام الهي تا روز قيامت باقي است؟!

حال آنچه را گفته شد با مسأله تمتع كه مورد بحث بود تطبيق داده مي‌گوئيم: چه فرق است بين اينكه گوينده‌اي بگويد: حكم تمتع و بهره‌مندي از طيبات زندگي با هيات عبادات و نسك نمي‌سازد و چون نمي‌سازد شخص ناسك بايد اين تمتع را ترك كند و بين اينكه گوينده بگويد مباح بودن برده‌گيري با وضع دنياي فعلي سازگار نيست، چون دنياي متمدن امروز همه حكم مي‌كنند به حريت عموم افراد بشر، پس بايد حكم اباحه برده‌گيري كه از احكام اسلام است برداشته شود و يا اينكه بگويد اجراي احكام حدود به درد چهارده قرن قبل مي‌خورد و اما امروز بشر متمدن نمي‌تواند آن را هضم

كـند و قوانين جـاريه بين‌المللي هم آن را قبـول نمي‌كـند، پس بايـد تعطيـل شـود؟! (1)

حفظ حرمت تحريم‌ها و شعائر الهي

«يآ اَيُّها الّذينَ امَنُوا لا تُحِلّوا شَعآئِرَ اللّهِ وَ لاَالشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لاَالْهَدْيَ وَ لاَالْقَلاَئِدَ وَ لاآآمّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوانا وَاِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوي وَ لا تَعاوَنُوا عَلَي الاِْثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ شَديدُ الْعِقابِ،»
«هان اي كساني كه ايمان آورديد مقتضاي ايمان اين است كه - شعائر خداي و (چهار) ماه حرام را حلال مشماريد و نيز كشتن و خوردن قربانيهاي بي‌نشان

1- الـميـــزان ج: 2، ص: 138.

مردم و قربانيهاي نشان دار آنان را حلال ندانيد و متعرض كساني كه به اميد فضل و خوشنودي خــدا، راه بيت‌الحرام را پيش گـرفته‌اند نشـويـد و هرگاه از احـرام در آمديد مي‌توانيد شكار كنيد و دشمني و كينه كساني كه نگـذاشتند به مسجدالحرام درآئيد شما را وادار به تعـدي نكنـد، يكديگر را در كار نيـك و در تقوا ياري كنيد و در گنـاه و دشمني به يكـديگـر كمك مكنيد و از خدا پروا كنيد، كه خدا شديدالعقاب است.» (2 / مائده)
در اين آيه مجددا مؤمنين مورد خطاب واقع شده‌اند و اين تكرار خطاب شدت اهتمام به‌حرمات خداي‌تعالي را مي‌رساند.
در جمله «لا تُحِلُّوا شَعآئِرَ اللّهِ - حلال مكنيد شعائر خدا را،» كلمه اِحْلال به معناي حلال كردن است و حلال كردن و مباح دانستن ملازم با بي‌مبالات بودن نسبت به حرمت و مقام و منزلت پروردگاري است كه اين عمل را بي‌احترامي به خود دانسته است. احلال شعائراللّه به معناي بي‌احترامي به آن شعائر و يا ترك آنها است و احلال شهرالحرام به معناي اين است كه حرمت اين چهار ماه را كه جنگ در آنها حرام است نگه ندارند و در آنها جنگ كنند.
حفظ حرمت تحريم‌ها و شعائر الهي (135)
شهرالحرام به معناي ماههائي است كه خداي‌تعالي آنها را مورد احترام قرار داده و آن عبارت است از چهار ماه قمري، محرم و رجب و ذي‌القعده و ذي‌الحجه. «وَ اِذا حَلَلْتُـمْ فَاصْطادُوا،» و چون از احرام در آمديد شكار بكنيد، جمله: شكار بكنيد از آنجا كه در مقامي آمده كه شنونده احتمال مي‌داده شايد شكار كردن بعد از احرام نيز حرام باشد دلالت بر وجوب ندارد، تنها دلالت مي‌كند بر اينكه بعد از احـرام، حـرام و ممنوع نيست.
«وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَئانُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اَنْ تَعْتَدُوا،» اين كينه و دشمني كه آنها نگذاشتند شما داخل مسجدالحرام بشويد، شما را وادار نكند بر اينكه بر آنان تعدي كنيد و حال آنكه خدا شما را بر آنان مسلط كرده، وبال ايـن جرم بـر شما تحميل نشود.

(136) حج

«وَ تَعاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوي وَ لا تَعاوَنُوا عَلَي الاِْثْمِ وَ الْعُدْوانِ ...،» اين جمله بيانگر اساس سنت اسلامي است و خداي سبحان در كلام مجيدش كلمه برّ را تفسير كرده و فرموده: «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ،» (177 / بقره) و كلمه تقوا به معناي مراقب امر و نهي خدا بودن است در نتيجه برگشت معناي تعاون بر برّ و تقوا به اين است كه جامعه مسلمين بر برّ و تقوا و يا به عبارتي بر ايمان و عمل صالح ناشي از ترس خدا اجتماع كنند و اين همان صلاح و تقواي اجتماعي است و در مقابل آن تعاون بر گناه - يعني عمل زشت كه موجب عقب افتادگي از زندگي سعيده است - و بر عدوان كه تعدي بر حقوق حقه مردم و سلب امنيت از جان و مال و ناموس آنان است، قرار مي‌گيرد. خداي سبحان بعد از آنكه از اجتماع بر اثم و عدوان نهي فرمود نهي خود را با جمله: «وَ اتَّـقُوااللّـهَ اَنَ اللّـهَ شَـديدُ الْـعِقابِ،» تـأكيد كـرد و ايـن در حـقيقت تـأكيدي است

حفظ حرمت تحريم‌ها و شعائر الهي (137)

روي تـأكيد ديـگر، تـأكيد اول جـمله: «وَ اتَّـقُوااللّـهَ» است و تـأكيد دوم تـهديد «اَنَّ اللّـهَ شَـديدُ الْـعِقابِ،» است.(1)

«يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنالُهُ اَيْديكُمْ وَ رِماحُكُمْ لِيَعْلَــمَ اللّــهُ مَـنْ يَخـافُهُ بِـالْغَيْــبِ فَمَـنِ اعْتَـدي بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ اَليمٌ»
«اي كساني كه ايمان آورديد خداوند هر آينه و مسلما شما را با چيزي از شكار مي‌آزمايد به طوري كه شكار تا دسترس و تيررس شما به شما نزديك مي‌شود تا بداند كه كيست كه از او به غيب مي‌ترسد پس كسي كه از اين به بعد از

1- الـميــزان ج: 5، ص: 264.

حــدود خــداونــد تجــاوز كنــد (و در حــال احــرام شكــار كنــد)، براي اوســت عــذابي دردنــاك.» (94 / مـائـده)
«ياأَيُّهَاالَّذينَ ءَامَنُواْ لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدا فَجَزآءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيا بلِغَ الْكَعْبَةِ اَوْ كَفّارَةٌ طَعامُ مَسكينَ اَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياما لِيَذُوقَ وَ بالَ أَمْرِهِ عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ وَ اللّهُ عَزيزٌ ذُوانْتِقام»
«اي كساني كه ايمان آورديد شكار را نكشيد در حالي كه شما در احراميد و كسي كه از شما عمدا شكاري بكشد كفاره آن نظير همان شكار است از چهار پايان اهلي، دو نفر از شما كه صاحب عدالتند حكم به آن مي‌كنند، در حالي كه آن كفاره را هدي قرار داده و آنرا به كعبه مي‌رساند، يا اينكه كفاره‌اش طعام دادن به مسكينان و يا به جاي اطعام هر مسكين يك روز روزه است تا بچشد كيفر نافرماني خود را، خداوند گناهان گذشته را عفو كرده است و اگر

كسي دوباره چنين معصيتي كند خدا از او انتقام مي‌گيرد و خداوند عزيز و انتقام‌گير است. (95 / مائده)
اين آيات درباره حكم شكارهاي دريايي و صحرايي در حال احرام نازل شده است. اينكه فرموده: «بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ،» مي‌خواهد ناچيزي و بي‌مقداري شكار را تلقين كند، تا مخاطب را در انتهاي از نهيي كه در آيه بعدي است و دست برداريش از سود ناچيز آن، كمك كند و اينكه فرمود: «تَنالُهُ اَيْديكُمْ وَ رِماحُكُمْ،» مي‌خواهد به شكار از جهت آساني و دشــواري تعميــم دهــد، يعنــي چــه آن شكــار آســان به دست آيد مانند جوجه‌هاي مرغ و بره‌هاي وحشي و تخم مرغ‌هاي وحشي كه با دست و به آساني صيد مي‌شــونــد و چــه به دشواري به دست آيد مانند حيوانات وحشي بزرگ كه عادتا جز بــه وسيلــه ســلاح شكــار نمي‌شود.

و ظاهر آيه و سياقش اين است كه مقدمه است براي حكم مشددي كه در آيه دومي

است و لذا دنبالش فرمود: «لِيَعْلَمَ اللّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ،» چون در اين جمله اشعار هست به اينكه در اينجا حكمي از قبيل منع و تحريم در بين هست، سپس فرمود: «فَمَنِ اعْتَدي بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ اَليمٌ!»
«لِيَعْلَمَ اللّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ،» بعيد نيست اينكه فرمود خداوند شما را مي‌آزمايد تا بداند چه و چه، كنايه باشد از اينكه به زودي پيشامدي را مقدر مي‌كند تا مردم تشخيص داده شوند كدام يك از آنان از عذاب نديده خداوند مي‌ترسند و كدام يك نمي‌ترسد، زيرا جهل در ساحت مقدس پروردگار راه ندارد، تا بخواهد با پيش آوردن اين صحنه‌ها مطيع و عاصي را تشخيص دهد و به اين وسيله جهل خود را بر طرف سازد. اما اينكه فرمود: «مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ،» معناي خوف بالغيب اين است كه انسان از عذاب‌هاي دردناك اخروي كه خداي تعالي انسان را از آنها تحذير كرده - با اينكه محسوس به هيچيك از حواس ظاهره‌اش نيست - بترسد. و اينكه فرمود: «فَمَنِ اعْتَدي بَعْدَ ذلِكَ،» به

اين معنا است كه اگر كسي بعد از اين امتحان از حدي كه خداوند برايش معين نموده تجاوز كند براي اوست عذابي دردناك.
««ياَيُّهَاالَّذينَ ءَامَنُواْ لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ...» نهي است از كشتن شكار، ليكن جمله بعدي يعني «اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ،» تا اندازه‌اي آن را از جهت صيد بودن تفسير مي‌كند و مي‌فهماند مراد از آن صيد، صيد خشكي و صحرايي است، چنان كه از جهت معناي قتل جمله «وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدا فَجَزآءٌ...،» با كلمه متعمدا آن را تفسير مي‌نمايد و ظاهر تعمد مقابل خطاست و معناي قتل خطايي اين است كه قتل را بدون قصد انجام دهد مثلاً به منظور تمرين در تيراندازي تير به هدفي مي‌اندازد، اتفاقا تير به شكاري اصابت مي‌كند و آن را از پاي در مي‌آورد، بنا بر اين از آيه استفاده مي‌شود كه اگر تير و يا سلاح ديگر خود را به قصد شكار به كار برد و شكار را از پاي در آورد كفاره واجب مي‌شود، چه اينكه به ياد احرامش باشد يا آن را فراموش كرده باشد.

«فَجَزآءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيا بلِغَ الْكَعْبَةِ،» ظاهرا معنايش اين است كه اگر چنين كند به عهده اوست اينكه جزا و كفاره آن را حيواني اهلي نظير حيواني كه كشته است بدهد و تشخيص اينكه اين حيوان نظير آن شكار هست يا نيست به عهده دو نفر از مردان عادل و ديندار شما است و در حالي اين جزا جزاي در راه خدا مي‌شود كه

به صورت هدي درآيد، يعني به مكه فرستاده شود تا طبق دستور سنت در خود مكه يا در منا نحر و يا ذبح شود.
«طَعامُ مَسكينَ اَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياما،» اين جمله دو خصلت ديگري است براي كفاره صيد در حرم و اما اينكه آيا بين اين سه خصلت ترتيب هست، يعني اگر ممكن است اول هدي كردن حيواني نظير آن شكار، اگر ممكن نشد اطعام مساكين و اگر اين نيز ميسور نشد به همان مقدار روزه واجب است، يا اينكه ترتيب در بين نيست حتي اگر دو كفاره اولي هم ممكن باشد مي‌تواند سومي را اختيار كند؟ اين سؤالي است كه جوابش را بايد

از اخبار استفاده كرد، و گرنه صرف اينكه كلمه اَوْ در آيه به كار رفته دلالت بر عدم ترتيب ندارد و بيش از ترديد را نمي‌رساند، چيزي كه هست اينكه فرمود: اَوْ كَفّارَةٌ از آنجا كه طعام مساكين را كفاره ناميد سپس معادل آن را از روزه معتبر دانست خالي از اشعار به ترتيب بين سه خصلت نيست.
«لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ،» از آيه شريفه اين معنا كه كفاره خود نوعي از مجازات است به خوبي استفاده مي‌شود. «عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ،» اينكه عفو را متعلق به ما سلف - كارهاي گذشته - فرموده قرينه است بر اينكه مراد از ما سلف شكارهايي است كه قبل از نزول اين آيه در حال احرام كرده‌اند، نه شكارهايي كه در حين نزول اين آيه و يا بعد از آن صيد شده‌اند، بنا بر اين جمله عَفَا اللّهُ براي اين است كه كسي خيال نكند آيه كفاره شامل شكارهاي سابق بر نزول حكم هم هست، بنا بر اين خود يكي از ادله‌اي است كه مي‌توان به آن استدلال كرد بر اينكه صحيح است عفو

خداوند شامل عملي شود كه گر چه گناه نيست ليكن در طبعش مفسده‌اي است كه اقـتضاي نهي مولوي را دارد.
اما اينكه فرموده: «وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ وَ اللّهُ عَزيزٌ ذُوانْتِقامٍ،» ظاهر عود تكرار كردن عمل است، ليكن در اينجا مراد تكرار افعال گذشته نيست تا معناي آيه اين بشود، كسي كه تكرار كند مثل اعمال گذشته را خداوند از او انتقام مي‌ستاند زيرا اگر به اين معنا باشد آيه منطبق مي‌شود با عملي كه حكم «وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدا فَجَزآءٌ...،» متعلق است به آن و در نتيجه مراد از انتقام همان حكم به كفاره كه حكمي است فعلي خواهد بود. ليكن ظاهر جمله «فَيَنْتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ،» اين است كه مي‌خواهد از يك امري آينده خبر دهد، نه از حكمي فعلي و اين خود شاهد است بر اينكه مراد از عود تكرار عملي است كه كفاره به آن متعلق شده است و در نتيجه مراد از انتقام، عذاب الهي خواهد بود، نه همان كفاره.

بنا بر اين، آيه شريفه با صدر و ذيلش در صدد بيان جهات مساله قتل صيد است که خدا از آنچه قبل از نزول آيه ارتکاب شده عفو فرموده و هم اينکه از اين به بعد هر کس مرتکب شود کفاره‌اي شبيه به آنچه صيد کرده به گردنش مي‌آيد و هم اينکه اگر بار دوم آنرا مرتکب شود کفاره نداشته و خداوند عذابش مي‌کند.

«اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتعا لَكُمْ وَ لِلسَّيّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْـبَرِّ ما دُمْتُمْ حُـرُما وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذيآ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،»
«حلال شده است براي شما شكار دريايي و خوردن آن براي اينكه براي شما و رهگذرها متاعي باشد و حرام شده است بر شما شكار خشكي مادامي كه در احـراميد و بـترسيد از خـدايي كه بـه سوي او محشور مي‌شويد.» (96 / مائده)
اين آيات در مقام بيان حكم شكار كردن حيوانات دريايي و صحرايي است، نه حكم
(146) حج
خوردن آنها و اين خود شاهد است بر اينكه بايد متعينا بگوييم مراد از «طعامه - خوردن» كه معناي مصدري است، نيست، بلكه مراد شكار كردن است.
و مقصود از حليت طعام دريا حليت خوردن آن است، در نتيجه از حليت صيد جواز شكار كردن حيوانات دريايي استفاده مي‌شود و از طعام دريا حليت خوردن هر چيزي كه از دريا گرفته شود به دست مي‌آيد، و لو اينكه اين عنوان (آنچه از دريا گرفته شود،) اعم است، هم شامل شكار مي‌شود و هم مردارهايي كه آب بيرون مي‌اندازد و هم غير حيوان، الا اينكه آنچه از اخبار اهل بيت عليه‌السلام وارد شده است اين عنوان (آنچه از دريا گرفته مي‌شود،) را تفسير مي‌كند به ماهي‌هاي شور و امثال آن از شكارهاي مانده و كهنه و اينكه فرمود: «مَتعا لَكُمْ وَ لِلسَّيّارَةِ،» گويا حال است براي صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ و در آن اشاره‌اي هم به اين جهت هست كه خداوند از در منت آن را حلال فرموده و چون خطاب به مؤمنين از جهت مُحرم بودنشان است. عبارت لَكُمْ وَ لِلسَّيّارَةِ بمنزله اين است
شكارهاي حلال و حرام دريائي و صحرائي (147)
كه گفته شود براي شما مُحرمها و غير شما يعني آنهايي كه احرام ندارند.
اين را هم بايد دانست كه در آيات مورد بحث گفتگوهاي فقهي زيادي هست كه، اگر كسي بخواهد از آن اطلاع حاصل كند بايد به كتب فقهي مراجعه نمايد.

«جَعَلَ اللّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قَيما لِلنّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ الْهَدْيَ وَالْقَلائِدَ ذلِكَ لِتَعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما فيِ السَّمواتِ وَ ما فِي الْاَرْضِ وَ اَنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ،»
«خداوند مكه را بيت الحرام و مايه قوام مردم قرار داده و نيز به همين منظور، شهر حرام و بردن هدي به مكه و قلائد را تشريع فرموده است، تشريع فرموده تا بدانيد كه خداوند مي‌داند آنچه را كه در آسمانها و در زمين است و به درستي خداوند به هر چيز دانا است.» (97 / مائده)
اعتبار بيت‌الحرام و شهرالحرام و احكامي كه بر آن دو تشريع شده مبني بر حقيقتي

علمي و اساسي و جدي است و آن اين است كه اين بيت اللّه و احكام و مناسكش مايه قوام و حيات مردم است.
تعليق كلام به كعبه و سپس توصيف آن به بيت‌الحرام كعبه بيت‌الحرام است و همچنين توصيف ماه را به حرام و سپس ذكر هدي و قلائد كه از شؤونات حرمت كعبه هستند همه دلالت دارند بر اينكه ملاك در اين امري كه در آيه است همانا احترام است.
قوام و قيام چيزي است كه انسان يا هر چيز ديگري به وسيله آن بر پا مي‌شود و قيام و قوام هر دو اسم‌اند براي چند چيز، مانند ستون و تكيه‌گاه.
خداوند كعبه را بيت‌الحرام و مايه قوام شما قرار داده چون دنيا و آخرت شما قوامش به كعبه است.
خداي‌تعالي كعبه را احترام كرده و آن را بيت‌الحرام قرار داده و به همين منظور بعضي از ماهها را هم حرام كرده و به وسيله حكم به وجوب حج در آن ماهها، بين ماههاي حرام و بيت‌الحرام ارتباط برقرار كرده است.

البته در اين بين اموري را هم كه مناسب با حرمت است مانند هدي (قرباني) و قلائد (قرباني قلاده دار) جعل فرمود و غرض از همه اينها اين بود كه كعبه را پايه حيات اجتماعي سعيدي براي مردم قرار دهد و آن را قبله‌گاه مردم كند، تا در نماز، دل و روي خود را متوجه آن كنند و اموات خود و ذبيحه‌هاي خود را به سوي آن توجه دهند و در هر حال احترامش نمايند و در نتيجه جمعيت واحده‌اي را تشكيل داده و جمعشان جمع و دينشان زنده و پايدار گردد و از اقطار مختلف گيتي و نقاط دور در آنجا گرد هم آيند و همه قسم طريق عبادت را پيموده و منافعي را كه خصوص

اين قسم عبادت براي آنان دارد به چشم خود ديده و استيفا كنند و نيز اهل عالم به شنيدن اسم آن و به گفتگوي از آن و رفته رفته نزديك شدن و ديدن آن و توجه به سوي آن، هدايت شوند.
خداي تعالي قريب به اين وجه را در آيه «اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذي بِبَكَّةَ مُبارَكا وَ هُدًي لِلْعالَمينَ،» (98 / مائده) ذكر فرموده و نظير آن كلام در معناي قيام در شهرالحرام مي‌آيد، چه شهر (ماه) حرام نيز مايه قوام مردم است و خداوند در آن ايام
(150) حج
جنگ را تحريم نموده و جان و مال و عرض آنان را از دستبرد دشمن ايمن كرده و در نتيجه به آنها فرصتي داده تا امور خود را اصلاح كنند، شهر حرام در حقيقت منزلگاه مسافر را مي‌ماند كه در آن به استراحت و رفع تعب و رنج و سفر مي‌پردازند.
و كوتاه سخن، بيت‌الحرام و شهرالحرام و هر چه كه متعلق است به آن مانند هدي و قلائد از جهت باعث بودن بر قوام معاد و معاش مردم منافعي است كه شمردن اشخاصي را كه از جزئيات ثابت و غير ثابت آن منتفع شده و مي‌شوند هر متفكري را به شگفت درمي‌آورد و اين حقيقت را بعد از چند آيه در بيان نهي از صيد براي اين منظور تذكر داد كه جوابي باشد از توهمي كه ممكن است كسي بكند و بگويد: نهي از شكار كردن با اينكه يا اصلاً اتفاق نمي‌افتد و يا به ندرت وقوع مي‌يابد حكمي است بسيار كم فائده و يا بي فايده، چه تحريم شكار در يك مكاني از امكنه و در زماني از زمانها و همچنين سوق دادن هدي جز تقليد از خرافات امم جاهليت چه سودي در بر دارد؟ از اين سؤال جواب داده شده كه اعتبار بيت‌الحرام و شهرالحرام و احكامي كه بر آن دو تشريع
حرمت كعبه بيت الحرام و تشريع مناسك آن (151)
شده مبتني بر حقيقتي علمي و اساسي و جدي است و آن اين است كه اين بيت اللّه و احكام و مناسكش مايه قوام و حيات مردم است.
مي‌فرمايد:
«خداوند بيت‌الحرام و شهرالحرام را باعث قوام مردم قرار داده و احكامي را مناسب آن دو جعل فرموده تا با عمل كردن و حفظ احترام آنها به اين حقيقت پي ببرند كه خداوند به آنچه در آسمانها و زمين است دانا است چنين خدائي مي‌داند كه هر موجودي چه چيز برايش نافع است، از همين جهت اين احكامي را كه مي‌بيني (حرمت صيد و ساير احكام احرام) تشريع كـرده، نـه از جهت تقليد از خرافات مردم نادان.»
«اِعْلَمُوآا اَنَّ اللّهَ شَديدُ الْعِقابِ وَ اَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ،» (98 / مائده) اين دو آيه تأكيدند براي بيان احكام مذكور و تثبيت انذار براي موفقيت آنها و وعده‌اند براي فرمانبران و وعيدند براي نافرمانان و چون شائبه تهديد هم

در آن هست از این رو وصف شدت
(152) حج
عقاب را مقدم داشت بر وصف مغفرت و رحمت و نیز از همین جهت در دنبالش فرمود:
«مـا عَلَـي الـرَّسُـولِ اِلاَّ الْبَلـغُ وَ اللّـهُ يَعْلَـمُ مـا تُبْدُونَ وَ ما تَكْتُمُونَ،» (99 / مائده)

در تفسير عياشي به اسناد خود از حريز از امام ابي عبداللّه عليه‌السلام نقل كرده كه فرمود: اگر مرد محرم كبوتري را بكشد كفاره‌اش گوسفندي است و اگر جوجه آن را بكشد كفاره‌اش شتري است و اگر تخم مرغي را با پا لگد كرده و بشكند بر اوست يك درهم، كه آن را و آن گوسفند و شتر را در مكه و يا منا تصدق دهد و اين همان قول خداست كـه فـرمـود: «لَـيَبْلُوَنَّـكُمُ الـلّـهُ بِـشَـيْءٍ مِـنَ الـصَّيْـدِ تَـنالُـهُ اَيْديكُمْ (جوجه و تخـــم) وَ رِمـاحُـكُـمْ (مـــادران آنهـا.)»
و در كافي به سند خود از احمدبن محمد از بعضي از رجال روايتي خود از امام ابي عبداللّه عليه‌السلام نقل مي‌كند كه فرمود: كسي كه در احرامش هدي بر او واجب شده مي‌تواند

هدي خود را در هر جا كه بخواهد نحر كند، مگر فدا و كفاره صيد، كه بايد آن را به مكه برساند، چون خداي تعالي در خصوص آن فرمود: «هَدْيا بلِغَ الْكَعْبَةِ،» (95 / مائده) هـديي كه به كـعبه برسد.
و در تفسير عياشي از حريز از ابي عبداللّه عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود: مراد از صيد دريا در آيه «اُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتعا لَكُمْ،» (96 / مائده) ماهي‌هاي شوري است كه مي‌خورند و فرق بين حيوان دريايي و صحرايي اين است كه هر مرغي كه در باتلاقها و نيزارها بسر مي‌برد، اگر تخم گذاري و پرورش جوجه‌اش در خشكي انجام مي‌گيرد، آن مرغ از مرغهاي صحراي بشمار مي‌رود و اگر تخم‌گذاري و پرورش جوجه‌اش را در آب انـجام مي‌دهد، آن مرغ از مـرغهاي آبي مـحسوب مي‌شود و شكار آن حلال است.(1)

1- الـميــزان ج: 6، ص: 210.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأْهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقيتُ لِلنّاسِ وَ الْحَجِّ ...»
«از تو از هلالها مي‌پرسند كه غرض از اينكه قرص قمر در هر ماه يك بار به صورت هلال در مي‌آيد چيست؟ بگو اينها وقتها را براي مردم و براي حج معين مي‌كنند....» (189 / بقره)
مواقيت جمع ميقات است، به معناي وقت معين شده براي عمل، يا محل تعيين شده، كـه در آيه مـورد بحث مـعناي اول يـعني زمان معين منظور است.
در جمله: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأْهِلَّةِ،» تعبير به اهله - يعني جمع هلال - كرده و فرموده: از تو از اهله مي‌پرسند. غرض از سؤال، موقعيت ماههاي قمري بوده كه سبب آنها

چيست؟ و چه فوايدي دارد؟ در پاسخ هم به بيان فوايد آن پرداخته و فرموده ماهها عـبارتند از زمـان و اوقـاتي كه مـردم بـراي امـور معاش و مـعاد خود تـعيين مي‌كنند.
چون انسان از حيث خلقت طوري است كه چاره‌اي جز اين ندارد كه افعال و كارهايش را كه همه از سنخ حركت به زمان است اندازه‌گيري كند و لازمه احتياج به اندازه‌گيري اين است كه زمان ممتد و بي سر و ته را بر طبق امور خود به صورت قطعه‌هاي سر و ته دار و كوچك و كوچكتري از قبيل سالها و فصلها و ماهها و هفته‌ها و روزها درآورد و عنايت الهيه هم اين احتياج بندگان را تأمين كرد، چون او مدبر امور مخلوقات و راهنماي آنها به سوي صلاح و اصلاح حياتشان مي‌باشد. و اين تقطيع و تكه تكه كردن زمان به دو صورت ممكن بود، يكي برحسب حركت ساليانه زمين به دور خورشيد، كه از آن چهار فصل درست مي‌شود و يكي هم برحسب حركت ماه به دور زمين و چون اين تقطيع بايد طوري باشد كه همه مردم حتي عوام آنان نيز بتوانند به آساني از حساب آن سردرآورند، لذا ماههاي قمري را نام برد، كه هر انسان داراي ادراك صحيح و حواس مستقيم آن را مي‌فهمد، چون ماه و طلوع و غروب آن را هر سال دوازده بار مشاهده مي‌كند به خلاف خورشيد كه

برجهايش ديدني نيست بلكه بشر بعد از آنكه قرنها در روي زمين زندگي كرد به تدريج به حساب آن كه حسابي است بس دقيق پي‌برد، حسابي كه هم اكنون نيز عامه مردم از آن سـر در نمي‌آورند.
پس ماههاي قمري اوقاتي هستند كه مردم امور دين و دنياي خود را با آن

تعيين مي‌كنند و مخصوصا در امور ديني مسأله حج را معين مي‌كنند كه در ماههاي معلومي انجام مي‌شود و اينكه از ميان همه عبادات حج را دوباره نام برد، گويا از اين جهت بوده كه خواسته است زمينه را براي آيات بعدي كه حج را به بعضي از ماهها اختصاص مـي‌دهد فـراهم سازد.(1)

1- الـميــزان ج: 2، ص: 80.

«... وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقي وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.»
«... و اين كار خوبي نيست كه شما در حال احرام از پشت بام داخل خانه‌ها شويد، بلكه عمل صحيح اين است كه از خدا بترسيد و خانه‌ها را از در درآييد و از خدا پروا كنيد باشد كه رستگار شويد.» (189 / بقره)
دليلي نقلي اين معنا را ثابت كرده كه جماعتي از عرب جاهليت رسمشان چنين بوده كه چون براي زيارت حج از خانه بيرون مي‌شدند ديگر اگر در خانه كاري مي‌داشتند (مثلاً چيزي جا گذاشته بودند،) از در خانه وارد نمي‌شدند، بلكه از پشت، ديوار را سوراخ مي‌كردند و از سوراخ داخل مي‌شدند، اسلام از اين معنا نهي كرد و دستور داد از در خـانه‌هــا درآيـنــد. (158) حج
آيه شريفه مورد بحث مي‌تواند با اين داستان منطبق باشد و مي‌توان به رواياتي كه در شأن نزول آيه اين داستان را نقل مي‌كند اعتماد نمود.
و امر در جمله: «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوابِها،» امر مولوي و تكليف‌آور نيست بلكه امر ارشادي و نصيحت است، به اينكه خانه‌ها را از در درآمدن بهتر است از اينكه از پشت و يا بام آن درآئي، براي اينكه آنهائي كه براي خانه در ساخته‌اند غرضي عقلائي در نظر گرفته‌اند و آن اين است كه همه كساني كه با اين خانه سر و كار دارند از يك نقطه داخل و خارج شوند و اين رسمي است پسنديده كه مردم بر آن عادت دارند، دليل بر اينكه امر نامبرده مولوي نيست، اين است كه زمينه كلام تخطئه عادت زشتي است كه بدون هيچ دليل در بين مردمي پيدا شده، عادتي كه به جز از بين بردن يك عادت پسنديده و موافق با غرض عقلائي، دليل ديگري ندارد، در چنين زمينه‌اي سفارش به اينكه خانه‌ها را از در درآييد، به بيش از هدايت و ارشاد به سوي طريقه صواب دلالتي ندارد و تكليفي
لغو رسوم جاهليت در حج (159)
نمي‌آورد، بله داخل شدن در خانه‌ها از پشت خانه و يا از بام به عنوان اينكه اين عمل جـزء ديـن است، بـدعت است و حرام.(1)

«يآاَيُّهَا الَّـذينَ ءَامَنُوآا اِنَّـمَا الْمُشْـرِكُونَ نَـجَسٌ فَلا يَـقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْـحَرامَ بَـعْدَعـامِهِمْ هذا وَ اِنْ خِـفْتُمْ عَـيْلَةً فَـسَوْفَ يُـغْنيكُمُ الـلّهُ، مِـنْ فَـضْلِهآ اِنْ شآءَ اِنَّ اللّهَ عَـليـمٌ حَكيـمٌ،»
«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! مشركان نجسند و بعد از امسال ديگر نبايد به مسجدالحرام نزديك شوند و اگر از فقر مي‌ترسيد زود باشد كه خدا اگر بخواهد از كرم خويش شما را توانگر كند كه خدا دانا و شايسته‌كار است.» (28 / توبه)
1- الـميــزان ج: 2، ص: 82.

اين آيه ورود مشركين را به مسجدالحرام ممنوع و تحريم كرده و فرموده بعد از امسال نبايد به‌مسجدالحرام نزديك‌شوند و آنسال، سال‌نهم هجرت‌بود، همانسالي كه علي عليه‌السلام سوره برائت را به مكه برد و طواف در اطراف خانه را در حال برهنگي و وارد شدن مشــركين را در مسجدالحرام ممنــوع اعــلام نمــود.
نهي از ورود مشركين به مسجدالحرام بحسب فهم عرفي امر به مؤمنين است، به اينكه نگذارند مشركين داخل مسجد شوند. و از اينكه حكم مورد آيه تعليل شده به اينكه چون مشركين نجسند، معلوم مي‌شود كه يك نوع پليدي براي مشركين و نوعي طهارت و نزاهت براي مسجدالحرام اعتبار كرده و اين اعتبار هرچه باشد غـير از مسألـه اجتناب از مـلاقات كـفار است با رطـوبت.
«وَ اِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً،» معنايش اين است كه: اگر از اجراي اين حكم ترسيديد كه بازارتان كساد و تجارتتان راكد شود و دچار فقر گرديد، نترسيد كه خداوند بزودي شما را از فضل خود بي‌نياز مي‌سازد و از آن فقري كه مي‌ترسيد ايمن مي‌فرمايد. اين وعده حسني كه خداي‌تعالي براي دلخوش كردن سكنه مكه و آن كساني كه در

موسم حج در مكه تجارت داشتند داده، اختصاص به مردم آنروز ندارد، بلكه مسلمانان عصر حاضر را نيز شامل مي‌شود، ايشان را نيز بشارت مي‌دهد به اينكه، در برابر انجام دستورات دين، از هرچه بترسند خداوند از آن خطر ايمنشان مي‌فرمايد و مطمئنا بدانند كه كلمه اسلام اگر عمل شود هميشه تفوق دارد و آوازه‌اش در هر جا رو به انتشار است، همچنانكه شـرك رو بـه انـقراض است.
و بعد از اعلام برائت بيش از چهار ماه مهلتي براي مشركين نماند و بعد از

انقضاء اين مدت عموم مشركين مگر عده معدودي همه به دين اسلام درآمدند و آن عده هم از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در مسجدالحرام پيماني گرفتند و آن جناب براي مدتي مقرر مهلتشان داد، پس در حقيقت بعد از اعلام برائت تمامي مشركين در معرض قبول اسلام واقع شدند.(1)

1- الـميــزان ج: 9، ص: 303.

فصل پنجم :تشریع قبله

«سَيَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ما وَلّيهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتي كانُوا عَلَيْها قُلْ لِلّهِ الْـمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدي مَنْ يَشاءُ اِلي صِراطٍ مُسْتَقيم،»
«بزودي سفيهان مردم خواهند پرسيد چه انگيزه‌اي مسلمانان را از قبله‌اي كه رو بدان سو نماز مي‌كردند برگردانيد؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست هر
(163)
كه را بخواهد بصراط مستقيم هدايت مي‌كند.» (142 / بقره)
برگشتن قبله از بيت‌المقدس به كعبه، از بزرگترين حوادث ديني و اهم احكام تشريعيه است، كه مردم بعد از هجرت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به مدينه با آن روبرو شدند، آري در اين ايام اسلام دست به انقلابي ريشه‌دار مي‌زند و معارف و حقايق خود را نشر مي‌دهد و معلوم است كه يهود و غيريهود در مقابل اين انقلاب، ساكت نمي‌نشينند، چون مي‌بينند اسلام يكي از بزرگترين مفاخر ديني آنان را كه همان قبله ايشان بود، از بين مي‌برد، قبله‌اي كه ساير ملل بخاطر آن تابع يهود و يهود در اين شعار ديني متقدم بر آنان بودند.
علاوه بر اينكه اين تحويل قبله باعث تقدم مسلمانان و دين اسلام مي‌شود چون توجه تمامي امت را يكجا جمع مي‌كند و همه در مراسم ديني به يك نقطه رو مي‌كنند و اين تمركز همه توجهات به يك سو، ايشان را از تفرق نجات مي‌دهد هم تفرق وجوهشان در ظاهر و هم تفرق كلمه‌شان در باطن و مسلما قبله‌شان كعبه تأثيري بيشتر و قوي‌تر دارد، تا ساير احكام اسلام، از قبيل طهارت و دعا و امثال آن و يهود و مشركين عرب را سخت نگران مي‌سازد، مخصوصا يهود را كه به شهادت داستانهائي كه از ايشان در قرآن آمده، مردمي هستند كه از همه عالم طبيعت جز براي محسوسات اصالتي قائل
(164) حج
نيستند و براي غير حس كمترين وقعي نمي‌گذارند، مردمي هستند كه از احكام خدا آنچه مربوط به معنويات است، بدون چون و چرا مي‌پذيرند، ولي اگر حكمي درباره امري صوري و محسوس از ناحيه پروردگارشان بيايد، مانند قتال و هجرت و سجده و خضوع و امثال آن، زير بارش نمي‌روند و در مقابلش به شديدترين وجـهـي مـقاومـت مـي‌كـنند.
سخن كوتاه اينكه خداي‌تعالي هم خبر داد كه بزودي يهود بر مسئله تحويل قبله اعتراض خواهند كرد، لذا به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله تعليم كرد كه چگونه اعتراضشان را پاسخ گويد، كه ديگر اعتراض نكنند.

اما اعتراض‌آنان این‌بود که خداي‌تعالي از قديم‌الايام بيت‌المقدس را براي انبياء عليهم‌السلام گذشته‌اش قبله قرار داده بود، تحويل آن قبله به سوي كعبه كه شرافت آن خانه را نــدارد چـه وجـهـي دارد؟
اگر اين كار به امر خدا است، كه خود، بيت‌المقدس را قبله كرده بود، چگونه
جهت قبله مسلمين و احكام آن (165)
خودش حكم خود را نقض مي‌كند؟ و حكم شرعي خود را نسخ مي‌نمايد؟ و يهود بطور كلي نسخ را قبول نداشت، كـه بيانش در آيه نسخ گـذشت.
و اگر به امر خدا نيست، پس خود پيامبر اسلام از صراط مستقيم منحرف و از هدايت خدا به سوي ضلالت گرائيده است، گو اينكه خداي‌تعالي اين اعتراض را در كلام مجيدش نياورده، لكن از جوابي كه داده معلوم مي‌شود كه اعتراض چه بوده است. و اما پاسخ آن اين است كه قبله قرار گرفتن، خانه‌اي از خانه‌ها چون كعبه و يا بنائي از بناها چون بيت‌المقدس و يا سنگي از سنگها چون حجرالاسود، كه جزء كعبه است، از اين جهت نيست كه خود اين اجسام برخلاف تمامي اجسام اقتضاي قبله شدن را دارد، تا تجاوز از آن و نپذيرفتن اقتضاي ذاتي آنها محال باشد و در نتيجه ممكن نباشد كه حكم قبله بودن بيــت‌المقــدس دگـرگـون شـود و يا لغـو گردد.
بلكه تمامي اجسام و بناها و جميع جهات از مشرق و مغرب و جنوب و شمال و بالا و پائين در نداشتن اقتضاي هيچ حكمي از احكام برابرند، چون همه ملك خدا هستند، هر
(166) حج
حكمي كه بخواهد و بهر قسم كه بخواهد و در هر زمان كه بخواهد در آنها مي‌راند و هر حكمي هم كه بكند بمنظور هدايت خلق و بر طبق مصلحت و كمالاتي است كه براي فرد و نوع آنها اراده مي‌كند، پس او هيچ حكمي نمي‌كند مگر به خاطر اين كه بوسيله آن حكم، خلق را هدايت كند و هدايت هم نمي‌كند، مگر به سوي آنچه كه صراط مستقيم و كوتاه‌ترين راه به سوي كمال قوم و صلاح ايشان است.
پس بنابراين در جمله «سَيَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ،» منظور از سفيهان از مردم يهود و مشــركيــن عــرب است و به هميــن جهــت از ايشــان تعبير به ناس كرد و اگر سفيهشان خــوانــد، بدان جهت بود كه فطـرتشان مستقيــم نيســت و رأيشان در مسئله تشريع و دين، خطا است و كلمه سفاهت هم به همين معنا است، كه عقل آدمي درست كــار نكنــد و رأي ثــابتــي نــداشتــه بـاشـد.
مسلمانان تا آنروز يعني ايامي كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در مكه بود و چند ماهي بعد از هجرت رو به قبله يهود و نصاري يعني بيت‌المقدس نماز مي‌خواندند.

جهت قبله مسلمين و احكام آن (167)
و اگر يهود در اين اعتراض كه قرآن حكايت كرده قبله بيت‌المقدس را به مسلمانان نسبت دادند، با اينكه يهوديان در نماز به سوي بيت‌المقدس قديمي‌تر از مسلمانان بودند، باين منظور بوده كه در ايجاد تعجب و در وارد بودن اعتراض مؤثرتر باشد.
«وَ ما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتي كُنْتَ عَلَيْها اِلاّ لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلي عَقِبَيْهِ...»
«و ما آن قبله را كه رو به آن مي‌ايستادي قبله نكرديم مگر براي اينكه معلوم كنيم چه كسي رسول را پيروي مي‌كند و چه كسي به عقب بر مي‌گردد هرچند كه اين آزمايش جز براي كسانيكه خدا هدايتشان كرده بسيار بزرگ است و خدا هرگز ايمان شما را بي اثر نمي گذارد كه خدا نسبت به مردم بسيار رئوف و مهربان است!» (143 / بقره)
ظاهر آيه اين است كه مي‌خواهد توهمي را كه احيانا ممكن است در سينه مؤمنين خلجان كند، دفع نمايد و آن هم اين است كه فلسفه برگرداندن قبله و نسخ قبله قبلي
(168) حج
چيست؟ و تكليف نمازهائي كه تاكنون رو به بيت‌المقدس خوانده‌ايم چه مي‌شود؟ و سخن كوتاه اينكه جاي اين معنا بود كه در سينه مؤمنين اين توهم ايجاد شود كه اولاً وقتي بناي خداي‌تعالي بر اين بود كه بالاخره كعبه را قبله مسلمانان كند، چرا از همان روز اول نكرد و گذاشت مدتي مسلمانان رو به بيت‌المقدس نماز بخوانند؟ لذا خداي‌تعالي براي دفع اين توهم خاطرنشان كرد، كه تشريع احكام جز بخاطر مصالحي كه برگشتنش به تربيت و تكميل مردم است صورت نمي‌گيرد، منظور از تشريع احكام هم تربيت و تكميل مردم است و هم جداسازي مؤمنين از غير مؤمنين است و هم مشخص كردن فرمانبران از عاصيان متمرد و آن سببي كه باعث شد كه قبله يهوديان را مدتي قبله شما مسلمانها قرار دهيم، عينا همين‌ها بود كه گفتيم.
و ثانيا آن نمازهائيكه مسلمانان به سوي بيت‌المقدس خواندند تكليفش چيست؟ چون در حقيقت نماز بطرف غير قبله بوده و بايد باطل باشد، از اين توهم هم جواب
جهت قبله مسلمين و احكام آن (169)
مي‌دهد :قبله مادام كه نسخ نشده قبله است، چون خداي‌تعالي هر وقت حكمي را نسخ مي‌كند، از همان تاريخ نسخ از اعتبار مي‌افتد، نه اينكه وقتي امروز نسخ كرد دليل باشد بر اينكه در سابق هم بي‌اعتبار بوده و اين خود از رأفت و رحمتي است كه به مؤمنين دارد و عهده‌دار بيان اين جواب جمله: «وَ ما كانَ اللّهُ لِيُضيعَ ايمانَكُمْ، اِنَّ اللّهَ بِالنّاس لَرَؤُفٌ رَحيمٌ...»

است.
«قَدْ نَري تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضيها ... ما تو را ديديم كه رو در آسمان ميچرخاندي پس بزودي تو را به سوي قبلهاي برميگردانيم كه دوست ميداري، اينك روي خود به طرف قسمتي از مسجدالحرام كن و هر جا بوديد رو بــدان ســو كنيــد و كســاني كه اهل كتــابنــد ميداننــد كــه ايــن برگشتــن به طــرف كعبــه حــق است و حكمــي است از ناحيه پروردگــارشان و خدا از آنچه ميكنند غافل نيست.» (144 / بقره)
از اين آيه بدست ميآيد كه رسول خدا صلياللهعليهوآله قبل از نازل شدن حكم تغيير قبله، يعني نازل شدن اين آيه، روي خود را در اطراف آسمان ميگردانده و گويا انتظار رسيدن
(170) حج
چنين حكمي را ميكشيده و يا توقع رسيدن وحي در امر قبله داشته، چون دوست ميداشته خدايتعالي با دادن قبلهاي مختص به او و امتش، احترامش كند، نه اينكه از قبله بودن بيتالمقدس ناراضي بوده باشد.
بطوريكه از روايات وارده در داستان و شان نزول اين آيه برميآيد يهوديان مسلمانان را سرزنش ميكردهاند: كه شما قبله نداريد و از قبله ما استفاده ميكنيد و با بيتالمقدس به مسلمانان فخر ميفروختند، رسول خدا صلياللهعليهوآله از اين باب ناراحت ميشد، شبي در تاريكي از خانه بيرون شد و روي به سوي آسمان گردانيد، منتظر بود وحيي از ناحيه خداي سبحان برسد و اين اندوهش را زايل سازد، پس اين آيه نازل شد و بفرضي كه آيهاي نازل ميشد، بر اينكه قبله شما مسلمانان هم همان قبله سابق است، باز حجتي ميشد براي آنجناب عليه يهود، چون نه رسول خدا صليالله‌عليه‌وآله ننگ داشت از اينكه رو بقبله يهوديان نماز بخواند و نه مسلمانان زيرا عبد بغير اطاعت و قبول، شاني ندارد، لكن آيه شريفه قبلهاي جديد براي مسلمانان معين كرد و سرزنش يهود و تفاخر آنها را خاتمه داد، علاوه بر اينكه تكليف مسلمانان را يكسره كرد، هم حجتي بـراي آنـان شد و هـم دلـشان خشنود گشت:
جهت قبله مسلمين و احكام آن (171)
«فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِالْحَرامِ وَ حَيْثُ ماكُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ...،»
«اينك همين امروز روي خود به طرف قسمتي از مسجدالحرام كن و هر جا بوديد رو بدان سو كنيد...!» (144 / بقره)
كلمه شَطْر به معناي بعض است و منظور از بعض مسجدالحرام همان كعبه است و اگر صريحا نفرمود: «فَوَلِّ وَجْهَكَ الْكَعْبَةِ،» و يا «فَوَلِّ وَجْهَكَ الْبَيْتَ الْحَـرامَ،» براي اين بود كه هم مقابل حكم قبله قبلي قرار گيرد، كه

شطر مسجد اقصي - يعني صخره مـعروف در آنـجا - بـود، نـه هـمه آن مسجد.
و لذا در اينجا هم فرمود: شطر مسجد حرام - يعني كعبه - و هم اينكه با اضافه

كردن شطر بر كلمه مسجد، بفهماند كه مسجد نامبرده مسجد حرام است و اگر مي‌فرمود شطرالكعبه، يا شطرالبيت‌الحرام اين مزيت از بين ميرفت.
در آيه شريفه اول حكم را مختص به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله كرده و فرمود: «پس روي خود بجانب بعضي از مسجدالحرام كن!» و سپس حكم را عموميت داده، به آن جناب و به عموم مؤمنين خطاب مي‌كند: كه «هر جا بوديد روي خود بدانسو كنيد!» و اين خود مؤيد اين احتمال است كه آيه نامبرده وقتي نازل شد، كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله با مسلمانان مشغول نماز بوده و معلوم است كه در چنين حالي، اول بايد به پيشنماز بگويند: روي خود برگردان و بعدا به عموم بگويند: شما هم روي خود برگردانيد و بـراي هميشه و بـر هـمه مسلمانان واجـب است كه اينكار را بكنند.
«وَ اِنَّ الَّذينَ اوُتُوا الْكِتابَ لَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ!» (144 / بقره)
مي‌فرمايد: اهل كتاب مي‌دانند كه اين برگشتن قبله حق است و از ناحيه خداست و اين

بدان جهت مي‌فرمايد، كه كتب آسماني ايشان صريحا بر نبوت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله پيشگوئي كرده بود و يا صريحا گفته بود كه قبله اين پيغمبر صادق، قسمتي از مسجدالحرام است، هر كدام باشد، پس جمله: «اوُتُوا الْكِتابَ» مي‌رساند كه كتاب اهل كتاب مشتمل بر حقيقت اين تحويل و اين حكم بوده، حال يا بدلالت تطبيقي، (و از نشانه‌هاي او اين است كه قبله امت خود را به سوي كعبه برمي‌گرداند،) و يا بدلالت ضمني (او پيغمبري است صادق كه هر كاري بكند درست و حق و از طرف پروردگار عالم مي‌كند.) و خدا از اينكه اهل كتاب حق را كتمان مي‌كنند و علمي كه به كـتاب خود دارند اظـهار ننموده، آنـرا احتكار مي‌كنند، غـافل نيست.
«وَ لَـئِنْ اَتَـيْتَ الَّـذينَ اوُتُـوا الْـكِـتابَ بِـكُلِّ آيَةٍ...،» (145 / بقره)
اين جمله سرزنش است از اهل كتاب، كه پايه عناد و لجاجت آنها را مي‌رساند ، مي‌فهماند كه اگر از پذيرفتن دعوت تو امتناع مي‌ورزند، نه از اين جهت است كه حق

برايشان روشن نشده، چون علم يقيني دارند به اينكه دعوت تو حق است و

در آن هيچ شكي ندارند، بلكه جهتش اين است كه آنان در دين خدا عناد و در برابر حق لجبازي دارند و اين همه اعتراضها و فتنه‌انگيزيهاشان تنها بدين جهت است و بس، شاهدش هم گذشته از دليل و برهان اين است كه اگر تمامي معجزاتي كه تصور شود برايشان بياوري، خواهي ديد كه باز هم قبله تو را برسميت نخواهند شناخت و همچنان بر عنـاد و جحـود خود ادامـه خواهند داد.
«وَ ما اَنْتَ بِتابِعٍ قِبْلَتَهُمْ - تو نمي‌تواني پيرو قبله ايشان باشي،» (145 / بقره) براي اينكه تو از ناحيه پـروردگارت حـجت و بـرهان داري .
«وَ ما بَعْضُهُمْ بِتابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ،» (145/بقره) يعني خود يهوديان و نصاري نيز قبله يكديگر را قبول ندارند، يهوديان هر جا كه باشند، رو به صخره بيت‌المقدس مي‌ايستند ولي مسيحيان هر جا باشند رو بطرف مشرق مي‌ايستند ،پس نه اين قبله آنرا قبول دارد،
جهت قبله مسلمين و احكام آن (175)
و نه آن قبله اين را و اگر بپرسي چرا؟ مي‌گويم براي پيروي از هوي و هوس و بس.
«وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلّيها فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ!» (148 / بقره) كلمه وِجْهَةٌ به‌معناي چيزي است كه آدمي رو به آن مي‌كند، مانند قبله، كه آن نيز به معناي چيزي است كه انسان متوجه آن مي‌شود، در اين آيه بيان سابق را خلاصه نموده عبارت اخرائي مي‌آورد، تا مردم را هدايت كند، به اينكه مسئله قبله را تعقيب نكنند و بيش از اين در باره آن بگو مگو راه نيندازند و معنايش اين است كه هر قوم براي خود قبله‌اي دارند، كه بر حسب اقتضاي مصالحشان برايشان تشريع شده است.
خلاصه، قبله يك امر قراردادي و اعتباري است، نه يك امر تكويني ذاتي، تا تغيير و تحول نپذيرد، با اين حال ،ديگر بحث كردن و مشاجره براه انداختن در باره‌آن فائده‌اي براي شما ندارد ،اين حرف‌ها را بگذاريد و بدنبال خيرات شتاب بگيريد، و از يكديگر سبقت جوئيد كه خداي‌تعالي همگي شما را در روزي كه شكي در آن
(176) حج
نيست جمع مي‌كند، ولو هر جا كه بوده باشيد كه خدا بر هر چيزي توانا است. اين را هم بايد دانست كه آيه مورد بحث همانطور كه با مسئله قبله انطباق دارد، چون در وسط آيات قبله قرار گرفته، همچنين مي‌تواند با يك مسئله تكويني منطبق باشد و بخواهد از قضاء و قدري كه براي هر كسي از ازل تقدير شده خبر دهد و جمله «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ» بخواهد بفهماند: كه احكام و آداب براي رسيدن به همان مقدرات تشريع شده است.
«وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ ...،» (149 / بقره) برخي از مفسرين گفته‌اند معناي اين آيه اين است كه از هر جا كه بيرون

شده و به هر جا كه وارد شدي، روي خود به سوي مسجدالحرام كن، بعضي ديگر گفته‌اند: معنايش اين است كه از هر شهري درآمدي، ممكن هم هست مراد به جمله «وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ ...،» مكّه باشد كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله از آنجا بيرون آمد و آيه «مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتي اَخْرَجَتْكَ،» (13 / محمد) از

آن خبر مي‌دهد و معنايش اين است كه رو به كعبه ايستادن حكمي است ثابت براي تو، چه در مكه و چه در شهرهاي ديگر و سرزمينهاي ديگر و جمله: «وَ اِنَّـهُ لَـلْحَقُّ مِـنْ رَبِّـكَ وَ مَا اللّهُ بِغـافِـلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ،» همين معنـا را تـأكيـد و تشديد مي‌كند.
«وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ...،» (150 / بقره) مي‌فهماند حكم نامبرده در هر حال ثابت است و معنايش اين است كه رو به سوي قسمتي از مسجدالحرام بكن هم از همان شهري كه از آن بيرون شـدي و هم از هـر جاي ديـگري كه بـوديد رو به سوي آن قسمت كنيد.
«لِئَلاّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ اِلاَّ الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَـوْني ...!» (150 / بقره) در اين جمله سه فائده براي حكم قبله كه در آن شديدترين تأكيد را كرده بود، بيان مي‌كند:
اول اينكه يهود در كتابهاي آسماني خود خوانده بودند كه قبله پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله

كعبه است نه بيت‌المقدس، همچنانكه قرآن كريم از اين جريان خبر داده و مي‌فرمايد: «وَ اِنَّ الَّذينَ اوُتُوا الْكِتابَ لَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ،» (144 / بقره) و اگر حكم تحويل قبله نازل نمي‌شد، حجت يهود عليه مسلمين تمام بود، يعني مي‌توانستند بگويند: اين شخص پيغمبري نيست كه انبياء عليهم‌السلام گذشته وعده آمدنش را داده بودند، ولي بعد از آمدن حكم تحويل قبل و التزام به آن و عمل بر طبقش، حجت آنان را از دستشان مي‌گيرد، مگـر افـراد ستمگري از ايـشان زير بـار نروند: «اِلاَّ الَّـذينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ....» (150 / بقره)
دوم اينكــه پي‌گيــري و مــلازمت اين حكــم، مسلمانان را به سوي تماميت نعمتشــان و كمـــال دينشــان ســوق مــي‌دهـــد.
سوم اينكه در آخر آيه فرموده: «لَـعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ،» كه خداي‌تعالي اظهار اميدواري به هدايت مسلمانان به سوي صراط مستقيم كرده است.

توجه عبادتي به سوي خداي سبحان با در نظر گرفتن اينكه خدا منزه از مكان و جهت و ساير شئون مادي و مقدس از اين است كه حس مادي به او متعلق شود، اگر بخواهيم از چهار ديواري قلب و ضمير تجاوز كند و بصورت فعلي از افعال درآيد، با اينكه فعــل جز بــا ماديات سروكار ندارد - به ناچار بايد اين توجه بر سبيل تمثل صورت بگيرد.
ساده‌تر بگويم از يكسو مي‌خواهيم با عبادت متوجه به خدا شويم، از سوي ديگر خدا در جهتي و طرفي قرار ندارد، پس بناچار بايد عبادت ما بر سبيل تمثل و تجسم درآيد، به اين صورت كه نخست توجهات قلبي ما با اختلافي كه در خصوصيات آن (از خضوع و خشوع و خوف و رجاء و عشق و جذبه و امثال آن) است، در نظر گرفته شود و بعد همان خصوصيات را با شكل و قيافه‌اي كه مناسبش باشد، در فعل خود منعكس

كنيم، مثلاً براي اينكه ذلت و حقارت قلبي خود را به پيشگاه مقدس او ارائه داده باشيم به سجده بيفتيم و با اين عمل خارجي از حال دروني خود حكايت كنيم و يا اگر خواستيم احترام و تعظيمي كه در دل از او داريم، حكايت كنيم، بصورت ركوع درآئيم و چون بخواهيم حالت فدائي بودن خود را به پيشگاهش عرضه كنيم، دور خانه‌اش بگرديم و چون بخواهيم او را تكبير و بزرگداشت كنيم، ايستاده عبادتش كنيم و چون بخواهيم براي تشرف بدرگاهش خود را تـطهير كنيم اين مراسم را با غسل و وضوء انجام دهيم و از اين قبيل تمثل‌هاي ديگر.
و هيچ شكي نيست در اينكه روح و مغز عبادت بنده عبارت است از همان بندگي دروني او و حالاتي كه در قلب نسبت به معبود دارد كه اگر آن نباشد، عبادتش روح نداشته و اصلاً عبادت بشمار نمي‌رود و ليكن در عين حال اين توجه قلبي بايد به صورتي مجسم شود و خلاصه عبادت در كمالش و ثبات و استقرار تحققش، محتاج به ايـن است كه در قالبي و ريختي ممثل گردد.

آنچه گفته شد، هيچ جاي شك نيست، حال ببينيم مشركين در عبادت چه مي‌كردند و اسلام چه كرده؟ اما وثني‌ها و ستاره‌پرستان و هر جسم‌پرست ديگر كه يا معبودشان انساني از انسانها بوده و يا چيز ديگر ،آنان لازم مي‌دانستند كه معبودشان در حال عبادت نزديكشان و روبرويشان باشد، لذا روبروي معبود خود ايستاده و آنرا عبادت مي‌كردند.
ولي دين انبياء عليهم‌السلام و مخصوصا دين اسلام كه فعلاً گفتگوي ما در

باره آن است و گفتگوي از آن از ساير اديان نيز هست، چون اسلام همه انبياء عليهم‌السلام را تصديق كرده، علاوه بر اينكه همانطور كه گفتيم: مغز عبادت و روح آنرا همان حالات دروني دانسته، براي مقام تمثل آن حالات نيز طرحي ريخته و آن اينست كه كعبه را قبله قرار داده و دستور داده كه تمامي افراد در حال نماز كه هيچ مسلماني در هيچ نقطه از روي زمين نمي‌تواند آن را ترك كند، رو بطرف آن بايستند و نيز از ايستادن رو بقبله و پشت كردن بدان در احوالي نهي فرموده و در احوالي ديگر آنرا نيكو شمرده است.

و به اين وسيله قلبها را با توجه به سوي خدا كنترل نموده، تا در خلوت و جلوتش در قيام و قعودش، در خواب و بيداريش، در عبادت و مراسمش، حتي در پست‌ترين حالات و زشت‌ترينش، پروردگار خود را فراموش نكند، اين است فائده تشريع قبله از نظر فردي.

و اما فوائد اجتماعي آن عجيب‌تر و آثارش روشن‌تر و دلنشين‌تر است، براي اينكه مردم را با همه اختلافي كه در زمان و مكان دارند متوجه به يك نقطه كرده و با اين تمركز دادن وجهه‌ها، وحدت فكري آنان و ارتباط جوامعشان و التيام قلوبشان را مجسم ساخته و اين لطيف‌ترين روحي است كه ممكن است در كالبد بشريت بدمد، روحي كه از لطافت در جميع شئون افراد در حيات مادي و معنويش نفوذ كند، اجتماعي راقي‌تر و اتحادي متشكل‌تر و قوي‌تر بسازد و اين موهبتي است كه خداي‌تعالي امت اسلام را بدان اختصاص داده و با آن وحدت ديني و شوكت جمعي آنان را حفظ فرموده، در حالي كه قبلاً احزاب و دسته‌هاي مختلفي بودند و سنت‌ها و طريقه‌هاي متشتتي داشتند، حتي دو نفر انسان

يافت نمي‌شد كه در يك نظريه با هم متحد باشند، اينك خدا را با كمال عجز بر همه نعمتهـايــش شكــر مي‌گــوئيم:

«فَاذْكُرُوني اَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لي وَ لا تَكْفُرُونِ،»

«پس مرا بياد آريد تا بيادتـان آورم، و شــكـرم بــگـذاريـد،
و كــفـران نـعـمتـم مـكـنيد!» (152 / بـقره) (1)

1- الـميــزان ج: 1، ص: 506.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹